

اشاره:

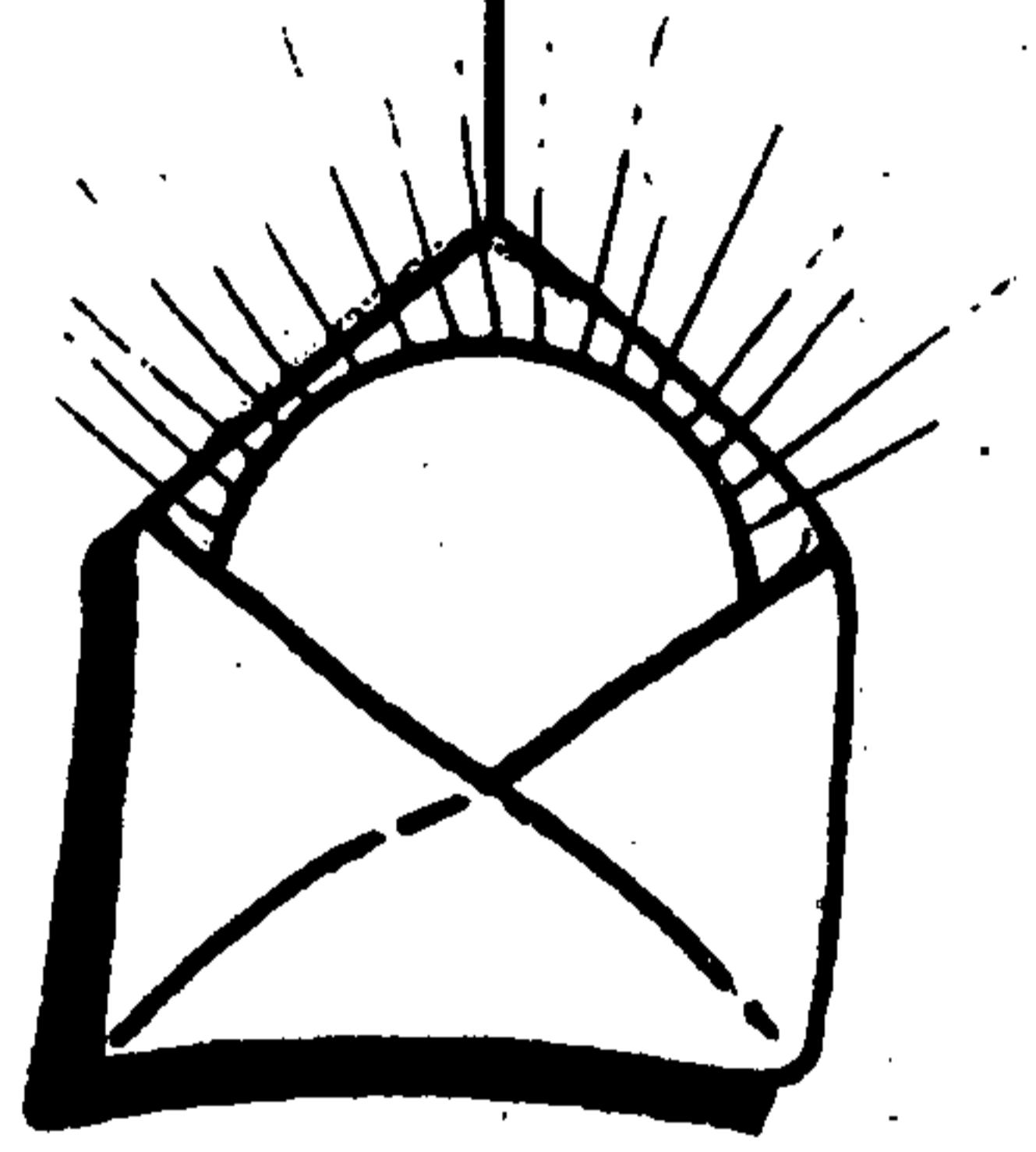
یکی از مجموعه‌های حدیثی در موضوع مهدویت مجموعه‌ی چهل حدیثی یکی از معاصرین علامه مجلسی به نام کفاية المهدی است که احادیث منحصر به فردی را در مجموعه‌ی خود جای داده است.

بر آن شدیم که برای استفاده‌ی بیشتر آن احادیث را یک‌جاذب این مجله گردآوریم پیش از آوردن اصل احادیث مقدمه‌ای مشتمل بر توصیف اجمالی کتاب و مؤلف آن و منبع مهم مورد استفاده‌ی او، یعنی، اثبات الرجعة، تأليف فضل بن شاذان نیشابوری (متوفی ۲۶۰ ه) تقدیم می‌گردد.

منفردات کتاب کفاية المهدی (۱)

تأليف سید محمد میرلوحی اصفهانی

سید محمد روحانی

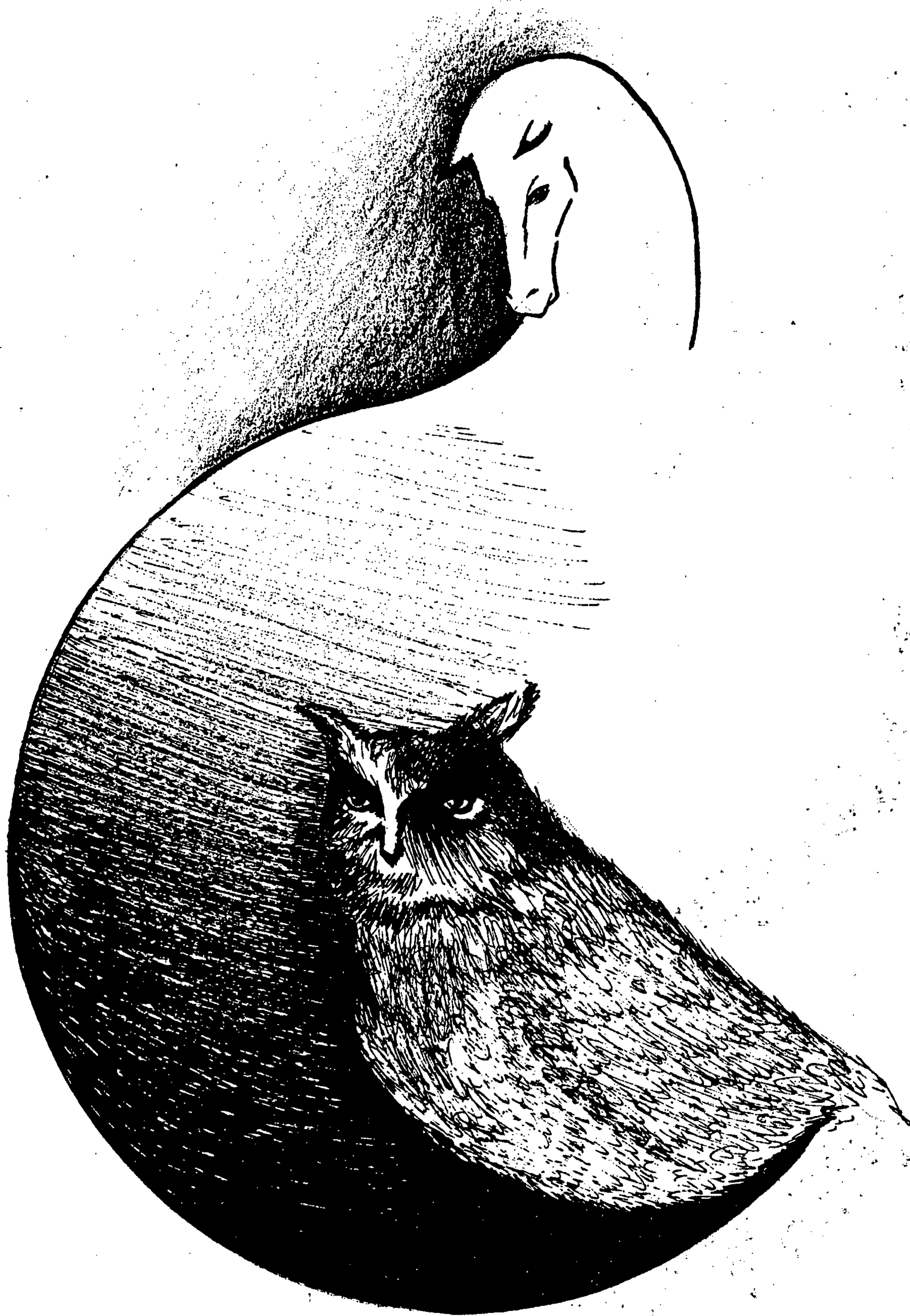


مقدمه

نظر از

۴۳۰

شماره ششم / دوم / چهل و شصت



مهم‌ترین منبع تحقیق در «مهدویت»، احادیث رسیده از عترت طاهره (علیهم السلام) است و واضح است که برای پژوهشگر مباحث تاریخی - کلامی، اعتبار منبع و زمان تألیف آن، بسیار مهم است.

در موضوع امام زمان (علیه السلام) و موضوعات وابسته، منابع بسیار مهم بوده که اینک، جز محدودی از آن در دسترس نیست و به اسباب گوناگون، در کتب موجود، از آن‌ها جز نامی دیده نمی‌شود. با این وصف، در قرن یازدهم، به کتابی به نام *کفاية المحتدی* لمعرفة المهدی (علیه السلام) بر می‌خوریم که دز موضوع مهدویت به گردآوری احادیث بسیاری در قالب «چهل حديث»، پرداخته است. از مهم‌ترین منابع او، *اثبات الرجعة* از فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ هـ) است. این کتاب مهم، پیش از آغاز غیبت صغیری امام زمان (علیه السلام) تألیف شده است. این نوشتار، بر آن است تا با گردآوری و نقل احادیث فضل بن شاذان در *کفاية المحتدی* و در معرض مقایسه قرار دادن آن با منابع موجود، ارزش آن را ثابت و به محققان، لزوم رجوع

به آن را تأکید کند.

کفاية المهدی، اکنون به صورت خلاصه و به نام گزیده کفاية المهدی، در کتابخانه ها موجود است.^۲ ناشر، در مقدمه تأکید کرده که مطالب غیر ضروری آن را پیرایش کرده و تمام احادیث آن را آورده است.^۳

نویسنده کتاب

مؤلف کفاية المهدی، محمد بن محمد میرلوحی حسینی سبزواری است که در روی جلد، به اختصار، «سید محمد میرلوحی اصفهانی» معرفی شده است. با توجه به عدم دسترسی دقیق به شرح حال وی، با توجه به قرائن، اظهار نظر شده که او در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۰۰ - ۱۰۸۵ ه.ق می‌زیسته است. از لابه‌لای کتاب بر می‌آید که شیخ بهائی و میرداماد از اساتید او بوده‌اند و مجلسی اول و دوم با او معاصرند.^۴

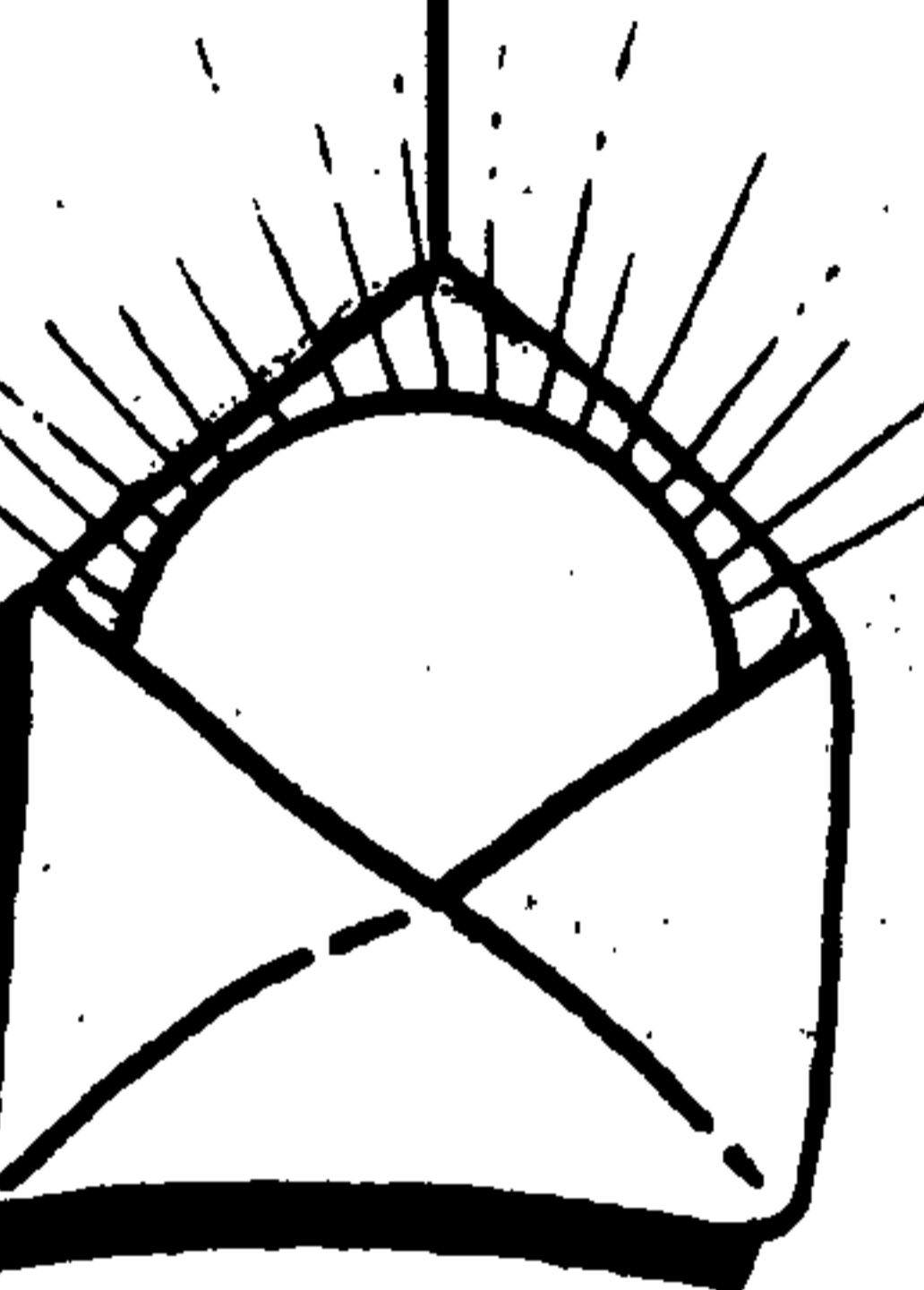
از کارهای حسان و مفهم او در دوران زندگی علمی، نوشتن کتابی در نقد ابو‌مسلم خراسانی و بیان جنایات فراوان او بود که با توجه به رواج «ابو‌مسلم نامه‌ها» در مدح جنگاوری او در کوچه و بازار و ادعای مقامات عرفانی و مرشدیت برای او از سوی متصوفه، حساسیت زیادی ایجاد کرد.^۵

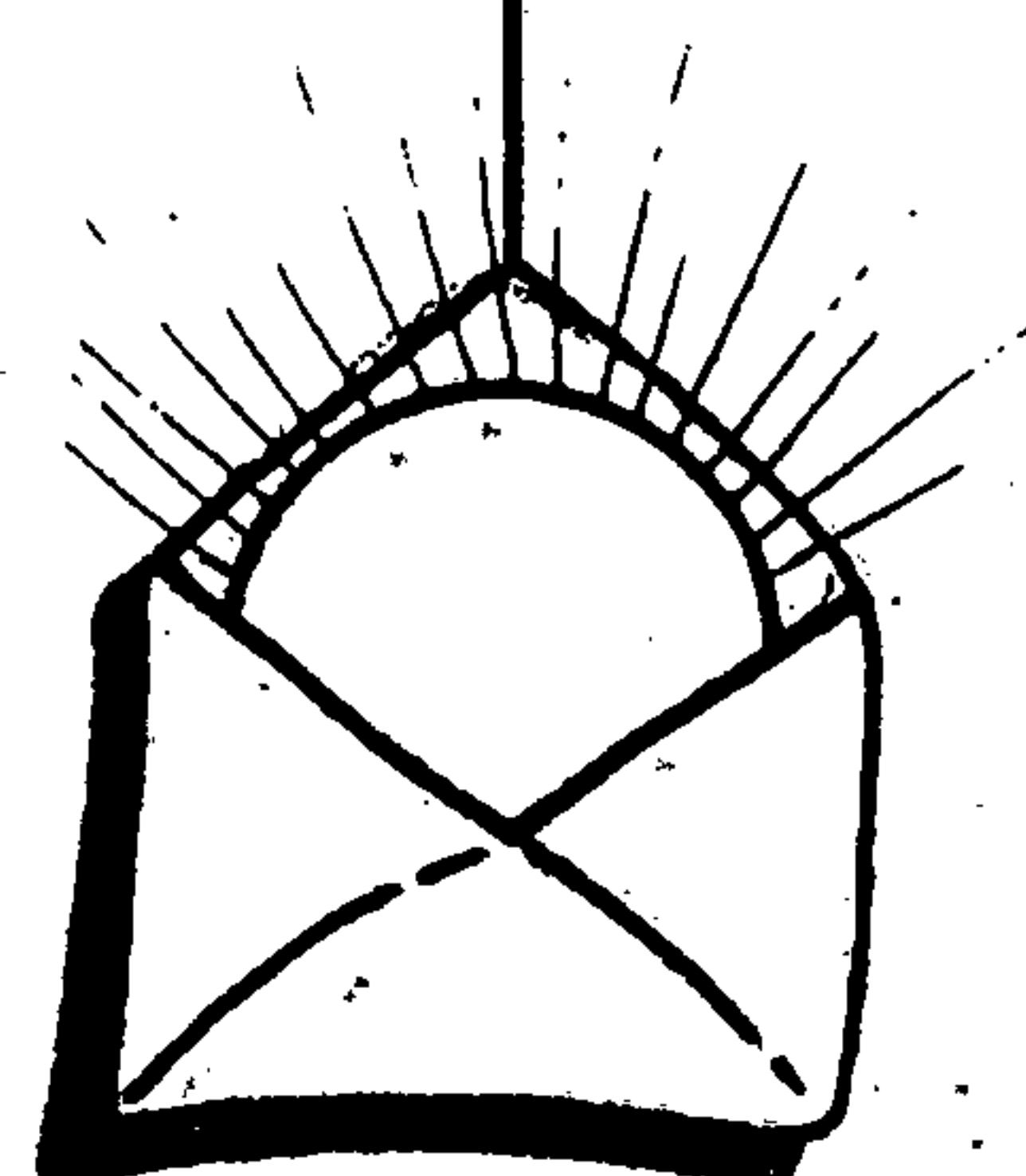
کتاب کفاية المهدی

کفاية المهدی لمعرفة المهدی (علیه السلام) کتابی حدیثی - کلامی و استدلالی است که در چهل فصل تألیف شده و هر فصلی با حدیثی آغاز می‌گردد و گاهی پیرامون دلالت حدیث روایات دیگری هم می‌آورد و در موضوعات کلامی اثبات امامت حضرت حجت (علیه السلام)، ولادت، علت غیبت، زمان ظهور، تسمیه‌ی ایشان، رجعت و... به وسیله‌ی همین روایات وارد می‌شود. فواید رجالی و حدیثی زیادی در لابه‌لای کتاب نصیب خواننده می‌شود. مؤلف همه‌ی احادیث را ترجمه می‌کند و در ذیل حدیث تولد حضرت به نقل داستان‌های تشریف یافتنگان به محضر حضرت بعد از ولادت و در غیبت ایشان از کتب مشهور مانند ارشاد مفید و کشف الغمة می‌پردازد. به جهت کمی فرصت از گزارش کامل کفاية المهدی صرف نظر می‌کنیم.

مصدریت کفاية المهدی

در کتابخانه‌ی الهیات مشهد نسخه‌ای به نام منتخب کفاية المهدی موجود است که در





سال ۱۱۱۴ ه کتابت شده است و ظاهراً کاتب که از شاگردان مرحوم مجلسی است به قصد جمع آوری منفردات آن اقدام به گزینش آن نموده است. با توجه به این منتخب ظاهراً به دست می آید که بین نسخه های موجود از کفاية المحتدی تفاوت نه چندان مختصری وجود دارد. از آنجاکه گردآورنده ای این نوشتار به گزارشی از «منتخب کفاية المحتدی» در کتابخانهی مرکز احیاء میراث اسلامی دسترسی پیدا کرد،^۶ احادیث منحصر این مجموعه را در آخر مجموعهی برگزیده از «گزیده کفاية المحتدی» درج می نمایم.

برای توضیح دربارهی نسخه های خطی کفاية المحتدی به مقدمهی گزیده کفاية المحتدی مراجعه شود. لازم به توضیح است که کفاية المحتدی از میان کتب سیره و مجموعه های حدیثی متاخر در الزام الناصب مرحوم شیخ علی یزدی جایری (م ۱۳۳۳ ه) و به واسطهی آن در منتخب الاثر آیة الله صافی گلپایگانی، مدظلله، به عنوان اربعین میرلوحی منعکس شده است. مؤلف، علاوه بر منبع قراردادن غیبت طوسی و کمال الدین و دیگر منابع، در کتاب اش از سه کتاب یاد می کند که اکنون موجود نیست:

۱. اثبات الرجعة از فضل بن شاذان؛^۷

۲. الغيبة از حسن بن حمزه علوی طبری^۸ (متوفای ۳۵۸ ه)؛

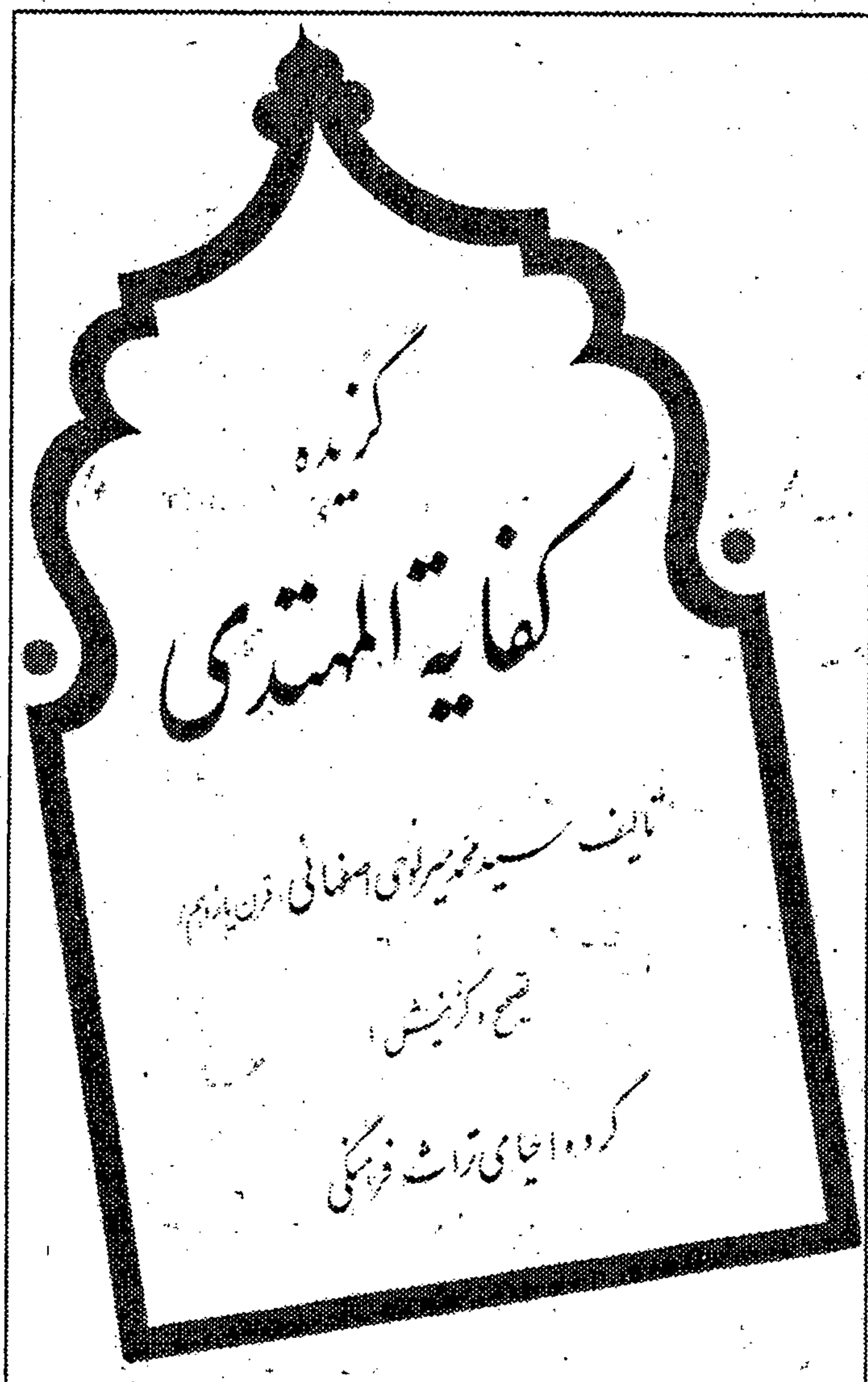
۳. فرج کبیر از محمد بن هبة الله بن جعفر و راق طرابلسی^۹، شاگرد حدیثی شیخ طوسی.^{۱۰}

عمدهی استفاده او از میان این سه منبع، منبع نخست بوده است، لذا تنها به آن می پردازیم آن چنان که متن کتاب حکایت می کند، مؤلف در صدد بوده از اثبات الرجعة استفاده کامل ببرد، لذا با حذف روایات تکراری و نیز نیاوردن احادیثی که مضمون مشهوری ندارد و مقایسهی آن با منابع موجود، گلچین خوبی ارائه داده است و گمان می رود که بر صحت آسناد هم در گلچین کردن تأکید داشته است و از این رو، گاهی، حدیث اثبات الرجعة را ترجیح می دهد.^{۱۱} به طور کلی، موضوع احادیث اربعین کفاية المحتدی در عنوانین زیر، شکل گرفته است:

۱. اثبات تعداد امامان و نام آنان (علیهم السلام) که به طور ضمنی، نام و نسب امام زمان (علیه السلام) و امامت ایشان اثبات می شود.

۲. ولادت، زمان ولادت، و نام و نسب مادر ایشان

۳. غیبت، اسباب غیبت و فضیلت اهل زمان غیبت، و مخفی بودن زمان ظهور، و مژدهی ظهور و پیروزی حضرت، و قتل دجال به دست حضرت، و علائم ظهور می بینید که این عنوانین ناهمگونی با میراث کنونی مادر مهدویت ندارد.



مناسب است در اینجا به برخی دقتها و نظریات علمی
- حدیثی مؤلف اشاره شود تا مشرب حدیثی اش هم به
دست آید:

حدیث معروف سعد اشعری و تفسیر کهیعus را مؤلف
معتبر می داند^{۱۳} و داستان های جزیره‌ی خضراء و بخرابیض
و مدینة الشیعه و شهری را که در انتهای باختراست، قبول
دارد.^{۱۴}

مؤلف، حدیث دال بر نبود حجت، از چهل روز قبل
از قیامت به بعد را توجیه می کند به این که چون مقدمات
قیامت چیده می شود، حجت برداشته می شود.^{۱۵}

نیز معتقد است وقت ظهور امام (علیه السلام) بر خود
ایشان هم مخفی است.^{۱۶}

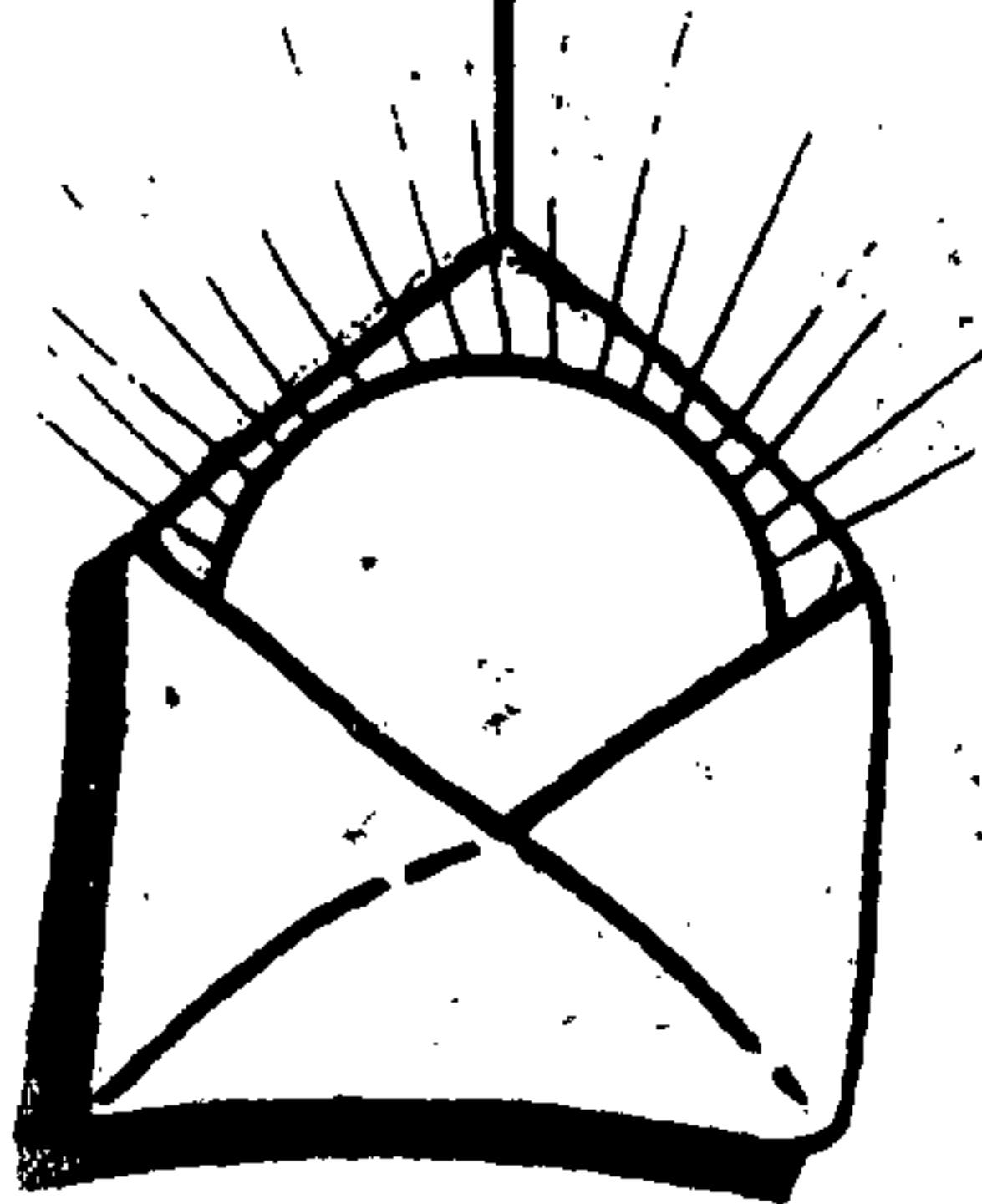
نیز درباره‌ی رجعت برخی از اصحاب نام ابوذر را صحیح و ابو دجانه را تصحیف
می شمارد.^{۱۷}

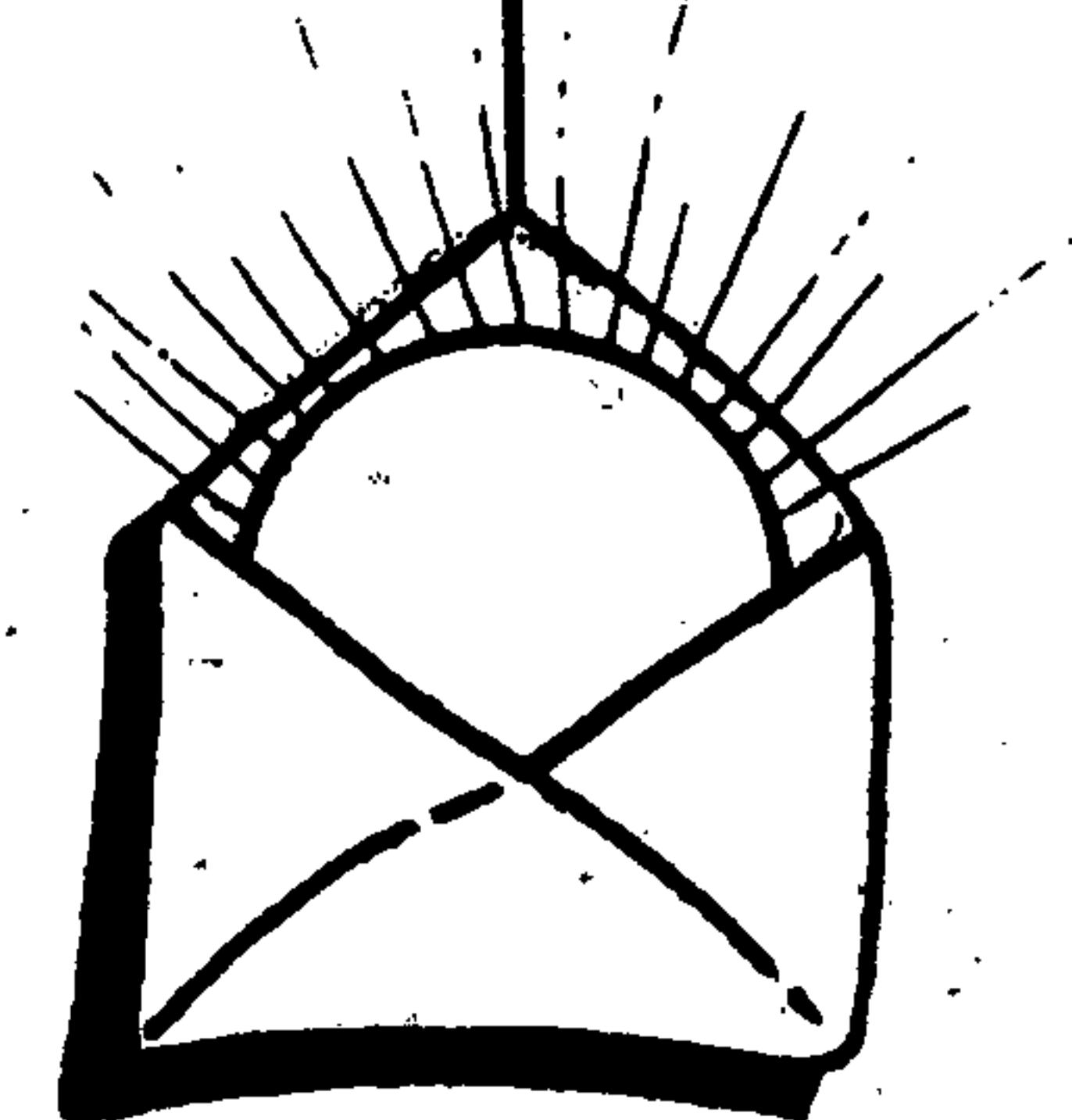
مؤلف، حرمت تسمیه را با جواز اشاره به نام و عدم تصریح، قابل جمع می داند و...^{۱۸}
در جمع بندی احوال و آن چه از کتاب او به دست می آید، می توان گفت، میرلوحی، محدثی
است که در علم حدیث، توانایی و تخصص ارزش مندی دارد که به جمع بندی سندي و متنی
احادیث، اهمیت می دهد و پا از دایره‌ی حجت و معیارهای صحت و سقم حدیث، بیرون
نمی گذارد و در عین حال، به حفظ «میراث فرهنگی حدیث» به عنوان مؤید و مؤکد، بهای
لازم را می دهد. این محدث فرزانه، به خوبی، اثبات الرجعة را می شناسد و آن را از فضل بن
شاذان می داند.

اثبات الرجعة

از اثبات الرجعة فضل بن شاذان سخن گفتن علاوه بر توجه به شخصیت خود فضل به
دو جهت لازم است:

۱. تأثیف این کتاب، پیش از غیبت صغیری است؛ زیرا، فضل، در سال ۲۶۰ ه پیش از امام
عسکری (علیه السلام) از دنیا رفت و حضرت امام حسن (علیه السلام) برای او طلب رحمت
فرموده اند.^{۱۹}





انظار

۲. فضل بن شاذان، به کتب ارزش مندی در «مهندیت» دست رسمی داشته و خود نیز در این باره، چندین کتاب تألیف کرده که شیخ طوسی، تنها، به اثبات الرجعة اشاره کرده است^{۲۰}، اما نجاشی - که گویا به کتب بیشتری از او دست رسمی داشته - این کتاب‌های راجه‌نام می‌برد: اثبات الرجعة؛ الرجعة حدیث؛ کتاب القائم؛ کتاب الملائم؛ کتاب حذو النعل بالنعل؛ و...^{۲۱} در همین جا، نکات ذیل، قابل ملاحظه است:

الف) شیخ طوسی، تنها به اثبات الرجعة دست رسمی داشته است، لذا روایات الغيبة شیخ، رحمة الله عليه، از فضل، ظاهراً همه، از اثبات الرجعة گرفته شده است. میرلوحی، رحمة الله عليه، گاهی به این مطلب، در لابه‌لای نقل از اثبات الرجعة، اشاره می‌کند.^{۲۲}

ب) چون کتاب فضل درباره‌ی رجعت، کتاب الرجعة است، لذا ما، در روایات الغيبة طوسی و نیز در اثبات الرجعة از میرلوحی، روایات رجعت را کمتر می‌بینیم. به ویژه این که با توجه به متکلم بودن فضل و سبک تألیفات کلامی او، احتمال می‌رود که در اثبات الرجعة، بیشتر به استدلال پرداخته باشد و در الرجعة، به آوردن روایات پرداخته باشد، همان گونه که نجاشی بعد از معرفی الرجعة قید «حدیث» را می‌آورد.

ج) در لابه‌لای کتب بر شمرده از فضل بن شاذان در فهرست شیخ «ره» یا نجاشی «ره» به نام «الغيبة» برخورد نشد، و با توجه به روایات آمده در مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری (م ۱۳۲۰ه) و هم نجم ثاقب و کشف الأستار وی و آن چه در کفاية المهدی از اثبات الرجعة نقل کرده است، این که مرحوم صاحب مستدرک اصرار برنام الغيبة بر نسخه‌ی موجود دارد، مارابه تعجب و امید دارد^{۲۳}، که این مطلب با تصریح خود صاحب نجم ثاقب به اخذ از کفاية المهدی و تصریح صاحب کفايه به نام کتاب فضل قطعاً درست نیست.

نسخه‌شناسی اثبات الرجعة:

از اثبات الرجعة یا برگزیده‌های آن، چند نسخه الان شناخته شده است:

الف) نسخه‌ی موجود نزد میرلوحی (متوفای بعد از ۱۰۸۵ه) که در کفاية المهدی از آن فراوان نقل کرده است.^{۲۴}

ب) نسخه‌ی استنساخ شده به خط شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ه) که مشتمل بر بیست حدیث از اثبات الرجعة است و در مجله‌ی ترااثنا، شماره ۱۵، ربیع الثانی ۱۴۰۹ چاپ شده است.

ج) نسخه‌ی منقول در کشف الحق معروف به اربعین خاتون آبادی (م ۱۲۷۲ه) که در منتخب الأثر، روایاتی از آن نقل شده که با منقولات کفاية المهدی، مطابقت کامل دارد. اظهار

نظر در مورد این کتاب را به تحقیق بیشتر و امی گذاریم.
درباره‌ی صحّت انتساب اثبات الرجعه موجود به فضل بن شاذان، قراین متعددی وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) علمای حدیث فوق الذکر، اغلب، نام کتاب ز اثبات الرجعه گفته‌اند و مؤلف آن را فضل بن شاذان دانسته‌اند.

ب) مشابهت فراوان به ویژه نسخه‌ی مختصر اثبات الرجعه با نسخه‌ی موجود نزد میرلوحی که حتی ترتیب نقل روایات در این دو، مثل‌هم است.^{۲۵}

ج) استاد روایات، اغلب، غرابت ندارد و نیز مضامین احادیث با احادیث دیگر منابع موجود، همخوانی دارد.

د) رویه‌ی علمی فضل و متكلّم بودن او - که در نقل روایات، به نقل و جمع آوری تنها اکتفا نمی‌کند - کاملاً در این مجموعه، مشهود است. در او اخر کفاية المهدی نقل می‌کند که فضل بعد از نقل روایتی که شیخ طوسی «ره» آن را آخرين روایت کتاب الغيبة خود قرار داده، می‌گوید: «هذا حدیث مؤول».^{۲۶}

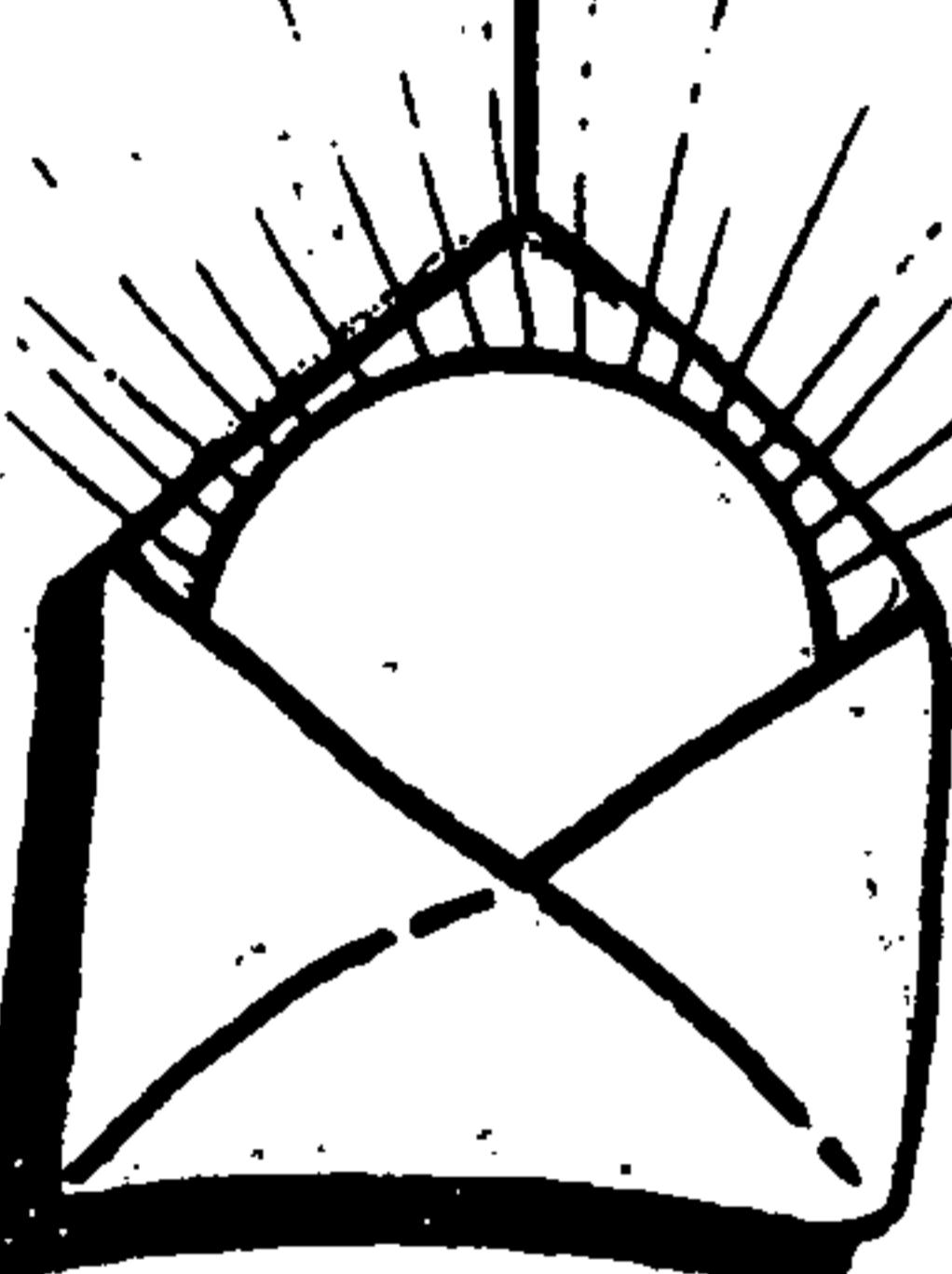
ه) تسلط فضل بر احادیث مناقب و اثبات امامت امیر مؤمنان (علیه السلام) در این کتاب، کاملاً مشهود است.

و) اکثر مشایخ حدیثی فضل، در آسناد کتب حدیثی دیگر، نام برده شده‌اند.

ز) بسیاری از این احادیث، در کتب معتبر مانند کافی، ارشاد، کمال الدین و دیگر کتب صدق، الغيبة نعمانی، الغيبة طوسی، الخرائج والجرائح، اعلام الوری، تحف العقول، کفاية الأثر، مقتضب الأثر، کتاب سلیم، مناقب ابن شهر آشوب، مختصر بصائر الدرجات، الفضائل شاذان بن جبرئیل قمی، الصراط المستقیم بیاضی عاملی، کشف الغمة، الأنوار المضيئة و منتخب آن، و تأویل الآیات شرف الدین نجفی، موجود است.

اهمیّت کنوی اثبات الرجعه:

درباره‌ی اهمیّت اثبات الرجعه، در حال حاضر، آن چه بیش تر لازم است به آن بذل توجه شود، منفردات سندی و متنی آن است. البته، با توجه به نقاد بودن و رجالی بودن فضل و این که فضل، خود، از صحابه است و علل أحكام را از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده است و قبل از غیبت امام زمان (علیه السلام) بدرود حیات گفته است و از سوی دیگر عصر امام زمان

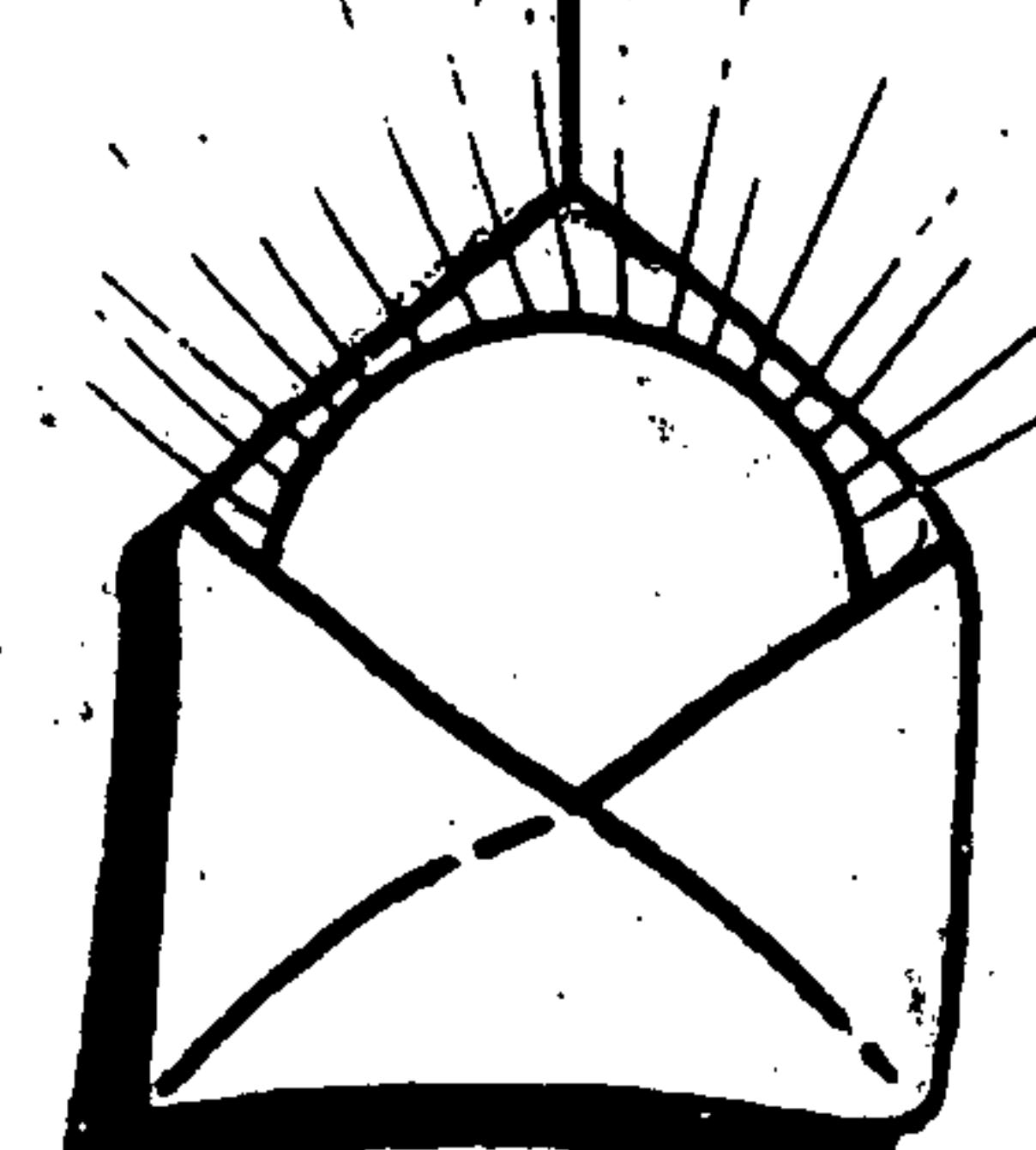


(علیه السلام) را تا پنج سالگی ایشان (علیه السلام) (فاضل‌هی سال‌های ۲۵۵-۲۶۰ هـ) در کرده است و درباره‌ی حضرت، با کمترین واسطه نقل روایت کرده است، اهمیت نقل از چنین کتابی، دو چندان می‌شود. نکته‌ی دیگری که درباره‌ی روایات اثبات الرجعة در کفاية المحتدی هست، این است که اغلب احادیث فضل، بنابر مبانی مشهور رجالت صحیحه یا مصححه است. به طور مثال، نزدیک به نیمی از احادیث فضل، از مشایخ ثلاثة (ابن ابی عمیر، صفوان و بزنطی) است و احادیث غیر معتبره‌ی فضل (حتی روایات نبوی آن) کم است که با نظری اجمالی به اسناد احادیث، این امر تصدیق می‌گردد.

برای بیان اهمیت مضاعف کتاب فضل، گزارشی از متون احادیث آمده در اثبات الرجعة، در اینجا آورده می‌شود. در این گزارش، فقط، به بخشی از فهرست موضوعی روایات مهدویت اشاره می‌گردد.

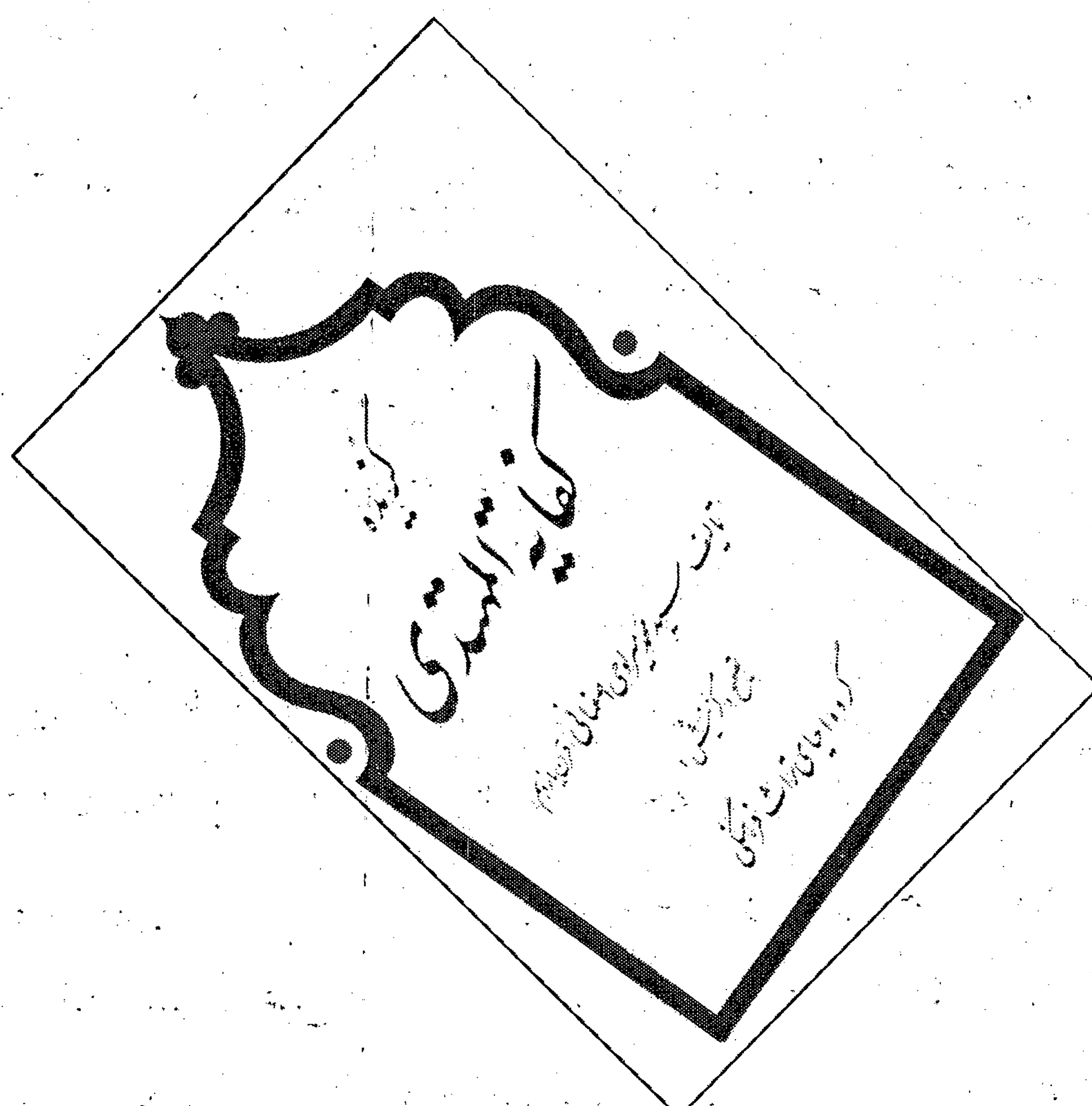
- اثبات امامت حضرت صاحب (علیه السلام) در ضمن دوازده امام (علیهم السلام)، در این روایات، عنوانین ائمه (علیهم السلام) «خلیفه»، «وصی»، «امام»، «اولی بالمؤمنین من أنفسهم»، «مفترض الطاعة»، «سلطان عادل»، «خلیفۃ اللہ»، «حجۃ اللہ»، ... است. گاهی، درباره‌ی امام زمان (علیه السلام) تعبیر خاص «حجت» را آورده است.

- بیش از ده حدیث به نسب حضرت (علیه السلام)، غیبت حضرت (علیه السلام)، نام پدر



أنظار

۴۳۶



حضرت (عليهم السلام)، و... تصریح شده است.
نیز به خاتمیت حضرت، با عباراتی مانند: «انتهت اليه الخلافة والوصية»، «خاتم الاوصياء»،
«خاتم حجج الله و خلفائه»، تصریح شده است و...؛

- اوصافی فراوان مانند: «المتقم من اعدائى»، «المتظر فى غيبته المطاع فى ظهوره»،
«مهدىّ هذه الأمة» برای حضرت آمده است؛

- ولادت حضرت، نام و تبار مادر ایشان، شمايل ایشان، دیدار با امام زمان (عليه السلام) در
زمان امام عسکری (عليه السلام)، خبر دادن حضرت عسکری (عليه السلام) از ولادت امام زمان
(عليه السلام)؛

- غیبت دوازدهمین امام (عليه السلام) و غیبت ایشان از دوستان و شیعیان شان (نه فقط از
دشمنان شان) و طولانی بودن غیبت ایشان؛

- جایز نبودن نام بردن از حضرت حجت (عليه السلام) تا قبل از ظهور؛

- حکمت غیبت، سختی دوران غیبت، حفظ معجزه آسای حضرت در دوران غیبت، فضیلت
اهل زمان غیبت، قیام و خروج به حق و هدایت در دوران غیبت، راه نجات در دوران غیبت، دشمنان
در دوران غیبت، تلاش و افکار و برنامه های آنان (دجال، سفیانی، جره‌می، قحطانی، اصہب بن قیس)؛

- اوضاع و احوال دوران غیبت و قبل از ظهور مشهور به علایم ظهور (اشرات الساعۃ)؛

- علت عدم قیام امامان (عليهم السلام)، عدم قیام امام زمان (عليه السلام) در دوران غیبت و

۴۳۷

حکمت قیام در زمان ظهور؛

- به اذن الله بودن ظهور، مخفی بودن زمان ظهور، دروغگو بودن تعیین کنندگان وقت
ظهور، ناگهانی بودن ظهور، معدات و مقارنات اذن ظهور؛

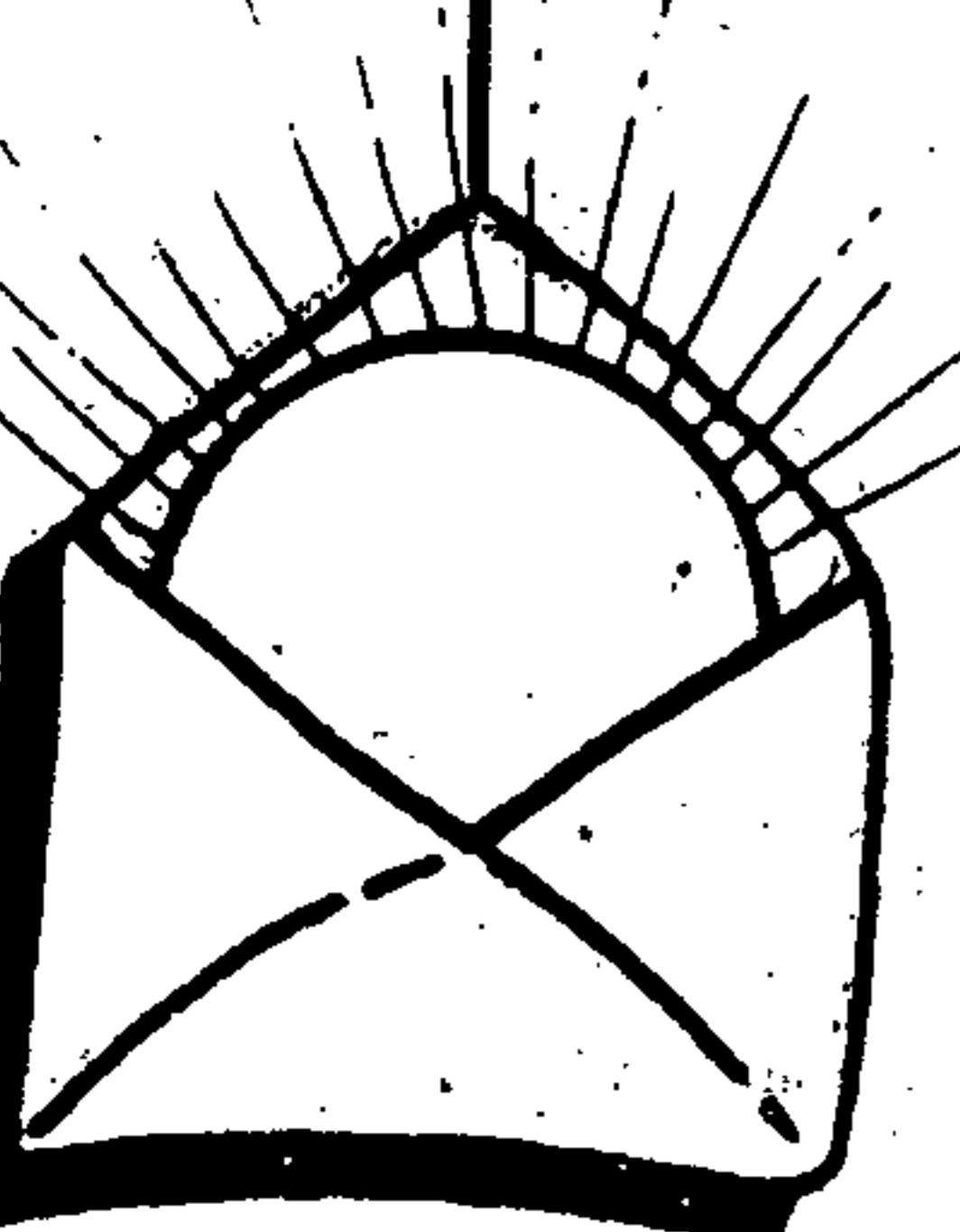
- علایم و حوادث مقارن با ظهور و بعد از آن؛

- شرایط مثبت و منفی ظهور؛ گسترش ظلم و جور، کثرت جور، فساد، غوایه (گمراهی و
سردرگمی)، ترس و اضطراب از حرکت حضرت (عليه السلام)، مکان ظهور، ماه و روز و جریان
ظهور، تحریت و ترحیب (خوش آمدگویی)؛

- اهداف امام (عليه السلام)، اعلان امر خدا، اظهار دین خدا (در تمام زمین)، تطهیر از ظالمان،
پرکردن از قسط و داد، انتقام از دشمنان خدا؛

- توانایی ها، تدارکات، نیروها، معجزات، مبارزات، اعلان پایان مبارزه به رضای حق تعالی؛

بیعت، عهد سپاری به سیره و عمل پیامبر، اقرار گیری به حقانیت، اوّلین بیعت کننده؛



تشکیل حکومت، برنامه‌ها، کارها، اوضاع، مدت و پایان حکومت؛
قضايا دادرسی به حکم داود و حکم پیامبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم)، توانایی بر قضای به
حق و به علم، تدریج در اجرای حدود؛

گسترش عبادات جمعی، سادگی مکتب خانه‌ها، غنا و استغنای مردم، کثرت و دسترسی
به منابع، بی ارزشی ثروت و اندوخته، اقتدار اجتماعی، امنیت، آبادانی همه‌ی خرابی‌ها، بقای
حکومت، ظرفیت حکومت برای بقا، احاطه‌ی بر اقوام، بزرگی مساجد، بزرگی پایتخت.

رجعت، رجعت اختیاری برای یاری حضرت، رجعت برای انتقام، رجعت برای زندگی؛
واضح است که این موضوعات و امثال آن که در این جمع بندی نیامده است (بویژه در
باب ملاحم و علایم ظهور) اگر مستندات مورد اعتمادی داشته باشد، بهترین مفتاح و باب
برای تحقیقات مهدویت خواهد بود. به طور نمونه درباره‌ی دجال به جز در این کتاب حدیث
صحیح به اصطلاح رجالی آن در مجموعه‌های حدیثی شیعه دیده نمی‌شود.^{۲۷}

مجموعه‌ی حدیثی حاضر

همان گونه که در ابتداء هدف این مقاله نقل روایات منحصر به فرد «کفاية المحدثی»، و
اغلب از «اثبات الرجعة» است.

احادیث آمده در کفاية المحدثی از اثبات الرجعة مشتمل است بر:

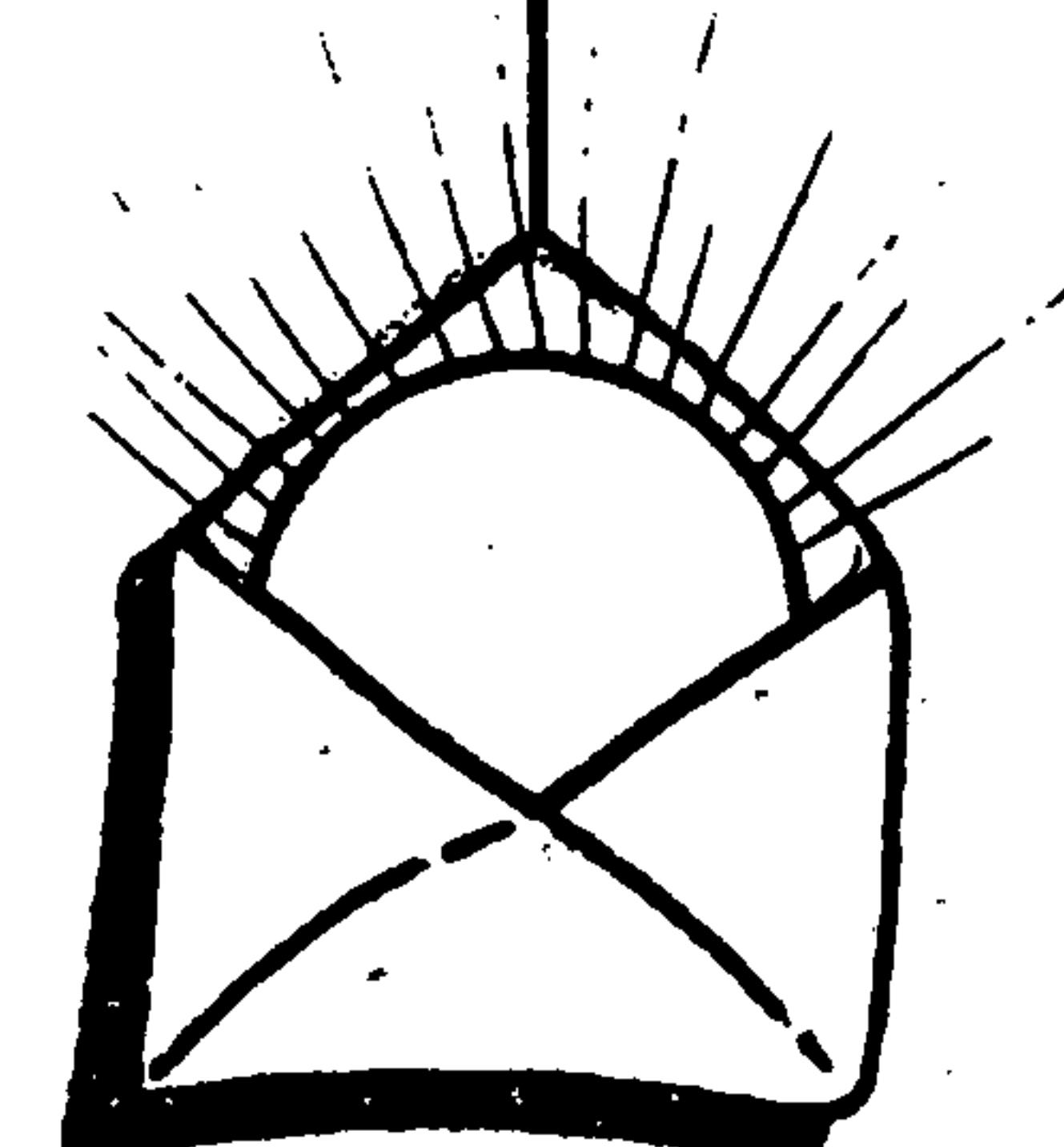
احادیثی که مصدر آن، تنها، اثبات الرجعة است؛

اسناد صحیح و معتبر فضل در احادیثی که منابع متعددی دارد؛

احادیث دارای اختلاف عبارت با دیگر منابع؛

به جهت اختصار، احادیثی که منابع متعدد دارند و اختلاف عبارت در آن‌ها قابل چشم
پوشی است و در اثبات الرجعة با سند خاص آن آمده، تنها، با ذکر سند به منبع ارجاع داده
می‌شود و نیز احادیثی که به نقل میرلوحی، شیخ طوسی آن را از فضل بن شاذان روایت کرده
و میرلوحی (ره) آن را در اثبات الرجعة دیده است. بقیه‌ی احادیث، عیناً نقل و ترجمه‌ی آن‌ها
- که اغلب از میرلوحی است^{۲۸} - آورده می‌شود.

احادیثی که مصدرشان، تنها، اثبات الرجعة است، ممکن است در اثبات الهداء، کشف
الحق، مستدرک الوسائل و کشف الأستار دیده شود و یاد را در مجموعه‌های جدید حدیثی از این
كتب نقل شود. احادیثی هم که مصادر دیگر دارند، اختلاف عبارت مهم یا فراوانی دارند که
نقل از اثبات الرجعة برای مقارنه‌ی با آن‌ها، لازم است.



آنچه

۴۳۸

دوم / شماره ششم / فصل ۲۸

منفردات کتاب کفاية المحتدی

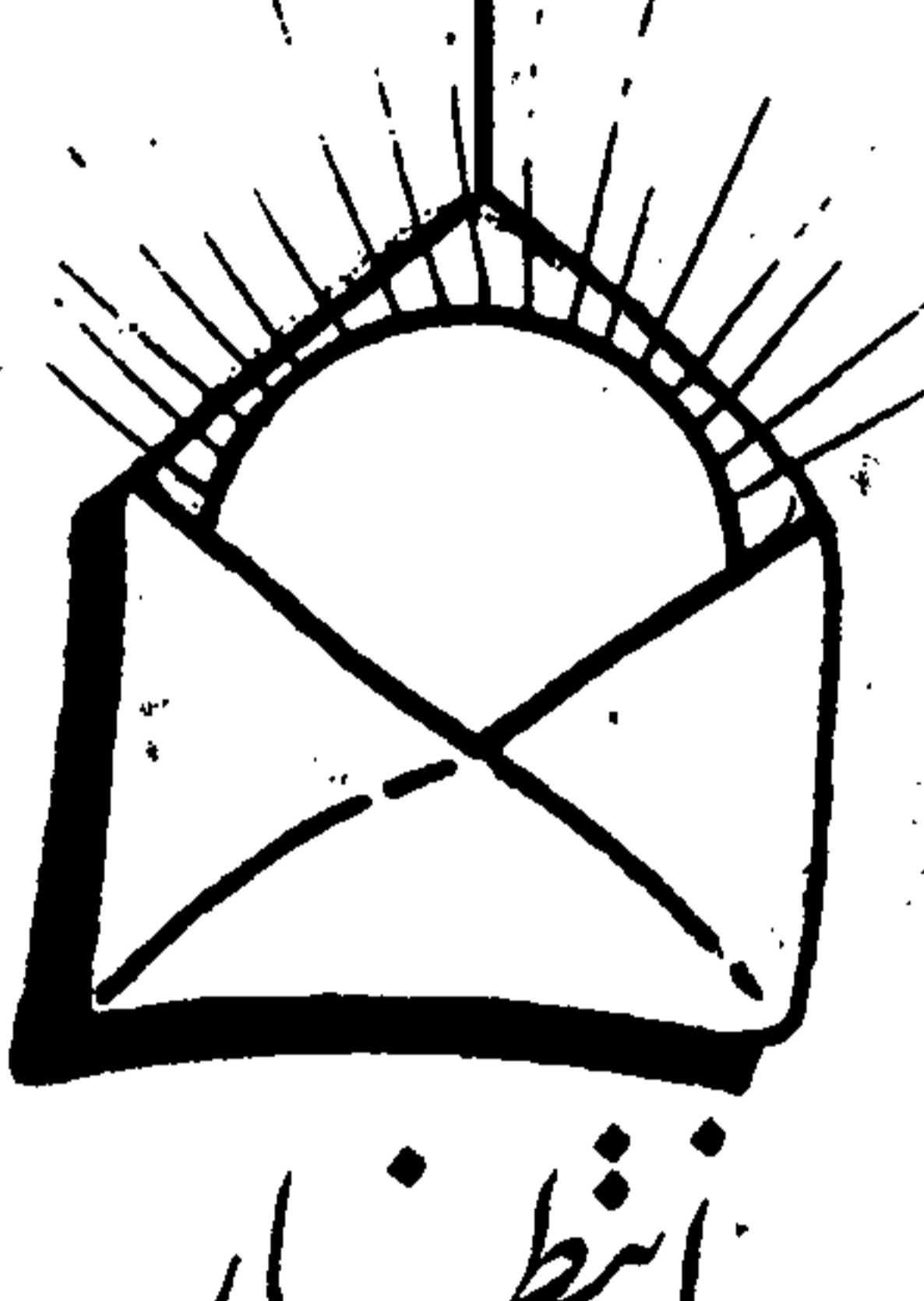
مجموعه در چهار بخش از ارائه می‌گردد:

در بخش اول احادیث منحصر به فرد اثبات الرجعة و نیز احادیث دارای اختلاف عبارت به طور کامل به همراه ترجمه‌ی مؤلف کفاية المحتدی از کتاب «گزیده کفاية المحتدی» نقل و درج می‌گردد؛

در بخش دوم سند احادیثی که منابع متعدد دارند با ذکر نشانی منابع دیگر آورده می‌شود؛ در بخش سوم احادیث گزارش شده از «منتخب کفاية المحتدی» نقل می‌گردد؛ در بخش چهارم سایر منفردات کفاية المحتدی (منقولات از کتاب علوی طبری و طرابلسی و...) آورده می‌شود و از نپرداختن به توضیح این بخش اعتذار طلبیده می‌شود.

لازم به تذکر است که در این مقاله از ذکر اختلاف نسخ کفاية المحتدی و نیز اختلاف منابع و نسخ آنها خودداری شد و فقط اختلاف عبارت احادیث بخش اول با «تغییر خط» تذکر داده می‌شود.

در ضمن، ترتیب نقل احادیث به ترتیب درج در کفاية المحتدی و شماره‌گذاری از ما می‌باشد.



۳۳۹

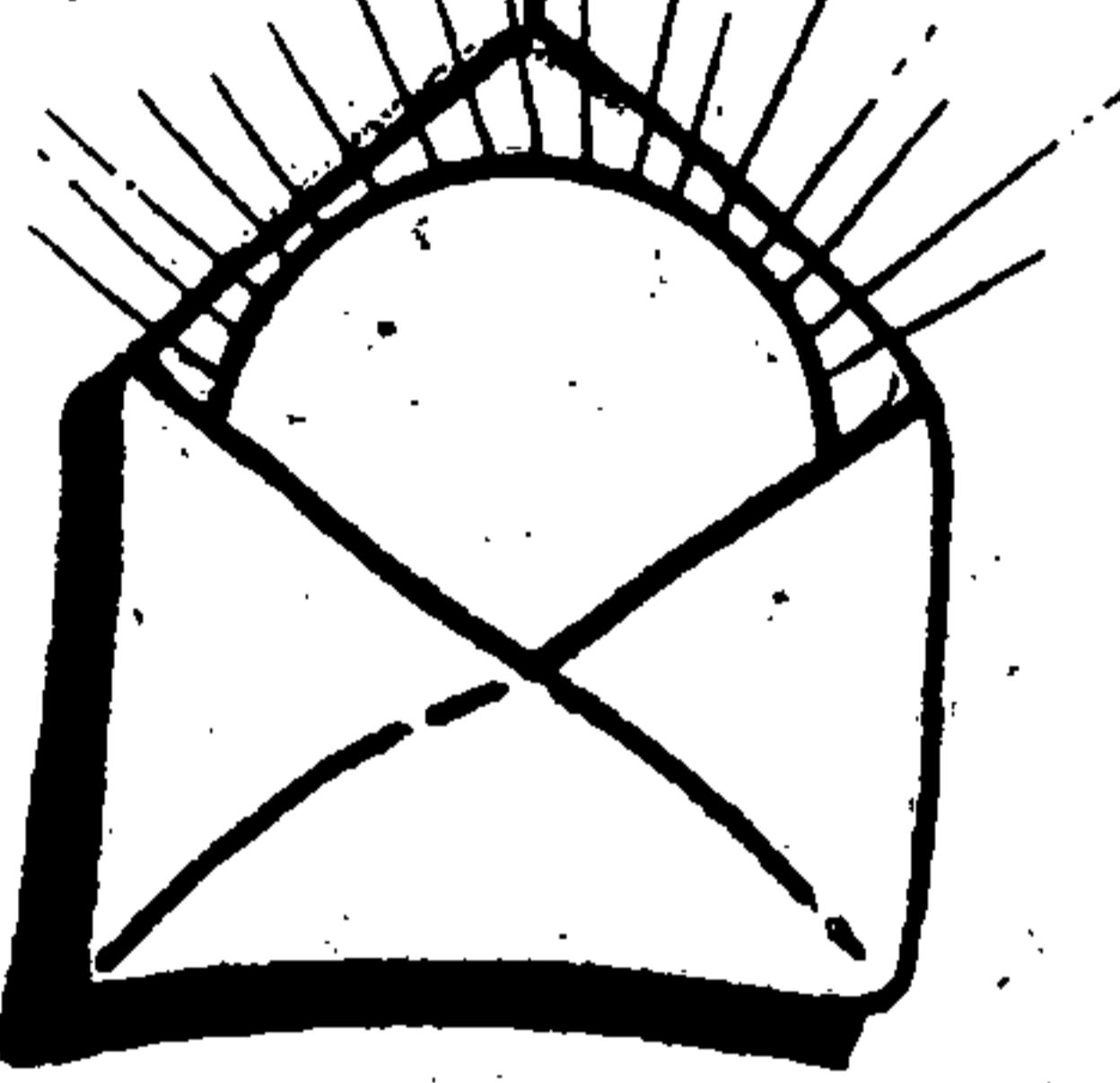
قال / شماره ششم / زمستان ۱۴۰۰

بخش اول:

۱- «قال الشیخ الکامل العادل العابد الزاهد المتكلّم الخبیر الفقیه النحریر النبیل الجلیل أبو محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل، بردا لله مضجعه و جعل فی الفردوس الی الأئمة الطاهرين مرجعه، فی کتابه الموسوم باثبات الرجعة:

حدّثنا محمد بن اسماعیل بن بزیع - رضی الله عنہ - قال: حدّثنا حمّاد بن عیسی، قال: حدّثنا ابراهیم بن عمر الیمانی، قال: حدّثنا أبیان بن أبی عیاش، قال: حدّثنا سلیم بن قیس الھلالی، قال:

قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَالْمَقْدَادِ وَأَبِي ذِرَّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُهُ مِنْهُمْ، وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْياءً كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ عَنِ النَّبِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَأَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَتَزَعَّمُونَ أَنْ ذَلِكَ كُلُّهُ باطِلٌ، أَفَتَرِي النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مُتَعَمِّدِينَ، وَيَفْسِرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ؟



أنظار

٤٤.

شیل دوم / شماره‌ی ششم / مستان آی

قال: فقال على (عليه السلام): قد سألتَ فافهم الجوابَ أنْ في أيدي الناسَ حقّاً وباطلاً وصدقاً و كذباً و ناسخاً و منسوحاً و خاصاً و عاماً و محكماً و متشابهاً و تحفظاً و توهماً، وقد كذبَ على رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فِي عهده حتَّى قامَ خطيباً، فقال: أيُّها النَّاسُ قد كثُرَ الْكَذْبُ عَلَى فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلَيَتَبَوَّأْ مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ. ثُمَّ كَذَبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ أَكْثَرَ مَا كَذَبَ عَلَيْهِ فِي زَمَانِهِ، وَأَنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةِ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

١. رجلٌ منافقٌ مظهرٌ للإيمان، متصنّعٌ بالإسلام، لا يتأثمُ ولا يتحرجُ أن يكذبَ على رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مُتَعَمِّدًا، فلو عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنافقٌ كَذَابٌ لَمْ يَقْبِلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقوهُ، وَلَكِنْهُمْ قَالُوا: هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رَآهُ وَسَمِعَ مِنْهُ، فَأَخْذُوا عَنْهُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ، وَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَ وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَإِذَا رَأَيْتُهُمْ تُعْجِبُكُمْ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسَنَّدٌ، ثُمَّ تَقْرِبُوا بَعْدَهُ إِلَى الْأَئْمَةِ الضَّالِّةِ وَالدُّعَاءِ إِلَى النَّارِ بِالْزُورِ وَالْكَذْبِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلُوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَحَمَلُوْهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَأَكَلُوْهُمُ الدُّنْيَا، وَأَنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى، فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ.

٢. وَرَجُلٌ آخَرٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شَيْئاً وَلَمْ يَحْفَظْ عَلَى وَجْهِهِ، وَوَهْمَ فِيهِ، وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذَبَاً، فَهُوَ فِي يَدِهِ، يَقُولُ بِهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَرْوِيهِ، وَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهْمٌ لَمْ يَقْبِلُوهُ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهْمٌ لَرَفَضَهُ.

٣. وَرَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) شَيْئاً أَمْرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ، أَوْ سَمِعَهُ نَهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمْرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفَظَ مَنْسُوخَهُ وَلَمْ يَعْلَمِ النَّاسَ بِهِ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَذْسَمُوا هُوَ مِنْهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.

٤. وَرَجُلٌ رَابِعٌ لَمْ يَكُذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَهُوَ مُبِغضٌ لِلْكَذْبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَتَعْظِيْمًا لِرَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَمْ يَنْسِ، بَلْ حَفَظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ، فَجَاءَ بِهِ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ، وَعَلِمَ النَّاسَ بِهِ وَالْمَنْسُوخَ، فَعَمِلَ بِالنَّاسَ وَرَفَضَ الْمَنْسُوخَ، وَيَعْلَمُ أَنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كَأَمْرِ الْقُرْآنِ، وَفِيهِ كَمَا فِي الْقُرْآنِ نَاسَخٌ وَمَنْسُوخٌ وَخَاصٌّ وَعَامٌ وَمَحْكُمٌ وَمَتَشَابِهٌ، وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الْكَلَامُ لَهُ وَجَهَانِ الْكَلَامُ عَامٌ وَكَلَامُ خَاصٍ مِثْلُ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا، فَاشْتَبَهَ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَنِيَ اللَّهُ بِهِ وَرَسُولُهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ).

وليس كل أصحاب رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كان يسأله عن الشيء، وكل من يسأله عن الشيء فيفهم، وكل من يفهم يستحفظ، وقد كان فيهم قوم لم يسألوه عن شيء قط، وكانوا يحبون أن يجيء الأعرابي الطارئ أو غيره فيسأل رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وهم يستمعون.

و كنت أدخل عليه (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) في كل يوم دخلة، وفي كل ليلة دخلة، فيخليني فيها يجيبني بما أسأله، وأدور معه حيثما دار، قد علم أصحاب رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أنه لم يصنع ذلك بأحد من الناس غيري، وربما كان يأتيه رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) في بيتي، و كنت إذا دخلت عليه في بعض منازله أخلني بي وأقام عن نساءه فلا يبقى عنده غيري، وإذا أتاني للخلوة لم يقم عنى فاطمة ولا أحداً من بنى و كنت إذا سأله أجابني وإذا سكت ونفت مسائلى ابتدأنى، فما نزلت على رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آية من القرآن إلا أقرأنيها وأملأها على فكتبتها بخطي، وعلمي تأويلها وتفسيرها وناسخها و منسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها وظهرها وبطنهها ودعا الله أن يعطيه فهمها وحفظها، فما نسيت آية من كتاب الله ولا علمأ ملأه على، وما ترك شيئاً علمه الله من حلال أو حرام أو أمر أو نهى أو طاعة أو معصية أو شيء كان أو يكون ولا كتاب منزل على أحد من قبله إلا علمته، وحفظته فلم أنس حرفاً واحداً منها، و كان رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إذا أخبرنى بذلك كله وضع يده على صدرى ودعا الله لي أن يملأ قلبي علماء وفهما وحكما ونوراً، و كان يقول: اللهم علمنا وحفظه ولا تنسه شيئاً مما أخبرته وعلمه.

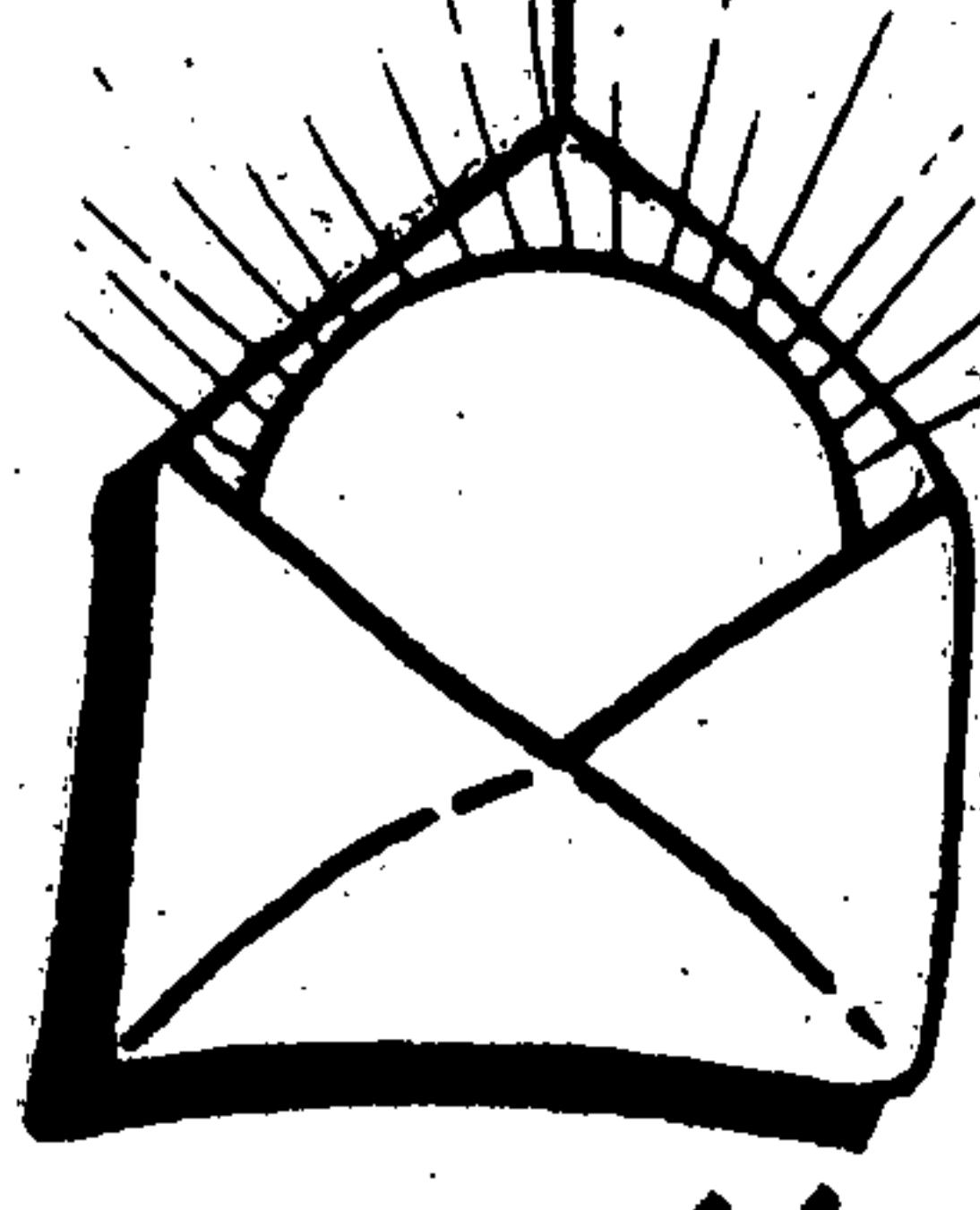
فقلت له ذات يوم: يا رسول الله! متذدعوت لم أنس شيئاً، ولم يفتنى شيء مما علمتني، وكلما علمتني كتبته أتخوف على النسيان؟

فقال: يا أخي لست أتخوف عليك النسيان، إنني أحب أن أدعوك، وقد أخبرني الله تعالى أنه قد أجابني فيك وفي شركائك، الذين قرَنَ اللهَ عزوجل طاعتهم بطاعته وطاعتي، وقال فيهم: يا أيها الذين آمنوا أطعوا الله وأطعوا الرسول وأولى الأمر منكم.

قلت: من هم يا رسول الله؟

قال: الذين هم الأوصياء بعدي، والذين لا يضرهم خذلان من خذلهم، وهم مع القرآن والقرآن معهم، لا يفارقوه ولا يفارقونه حتى يردوه على الحوض، بهم يتتصرون أمتي وبهم يُمطرُون، وبهم يُدفع البلاء وبهم يستجاب الدعاء.

قلت: سَمِّهُمْ لي يا رسول الله!



أنفازار

٤٤١

تألِيل دِيْمُون / شمارهٔ ششم / زمستان ۱۴

قال: أَنْتَ يَا عَلَىٰ أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي هَذَا، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ، ثُمَّ ابْنِي هَذَا، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسِينِ، ثُمَّ سَمِّيَّكَ ابْنَهُ عَلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَسَيُولَدُ فِي زَمَانِكَ يَا أخِي فَاقْرِئْهُ مَنِي السَّلَامَ، ثُمَّ ابْنَهُ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ، بَاقِرٌ عَلَمٌ وَخَازِنٌ وَحْيِ اللَّهِ تَعَالَى، ثُمَّ ابْنَهُ جَعْفَرُ الصَّادِقِ ثُمَّ ابْنَهُ مُوسَى الْكَاظِمُ ثُمَّ ابْنَهُ عَلَى الرَّضَا ثُمَّ ابْنَهُ مُحَمَّدُ التَّقِيِّ، ثُمَّ ابْنَهُ عَلَى النَّقِّ، ثُمَّ ابْنَهُ الْحَسَنُ الْزَّكِيُّ، ثُمَّ ابْنَهُ الْحَجَّةُ الْقَائِمُ، خَاتَمُ الْأَصْيَائِيِّ وَخُلَفَائِيِّ، وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِيِّ، الَّذِي يَمْلأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوَارًا وَظُلْمًا.

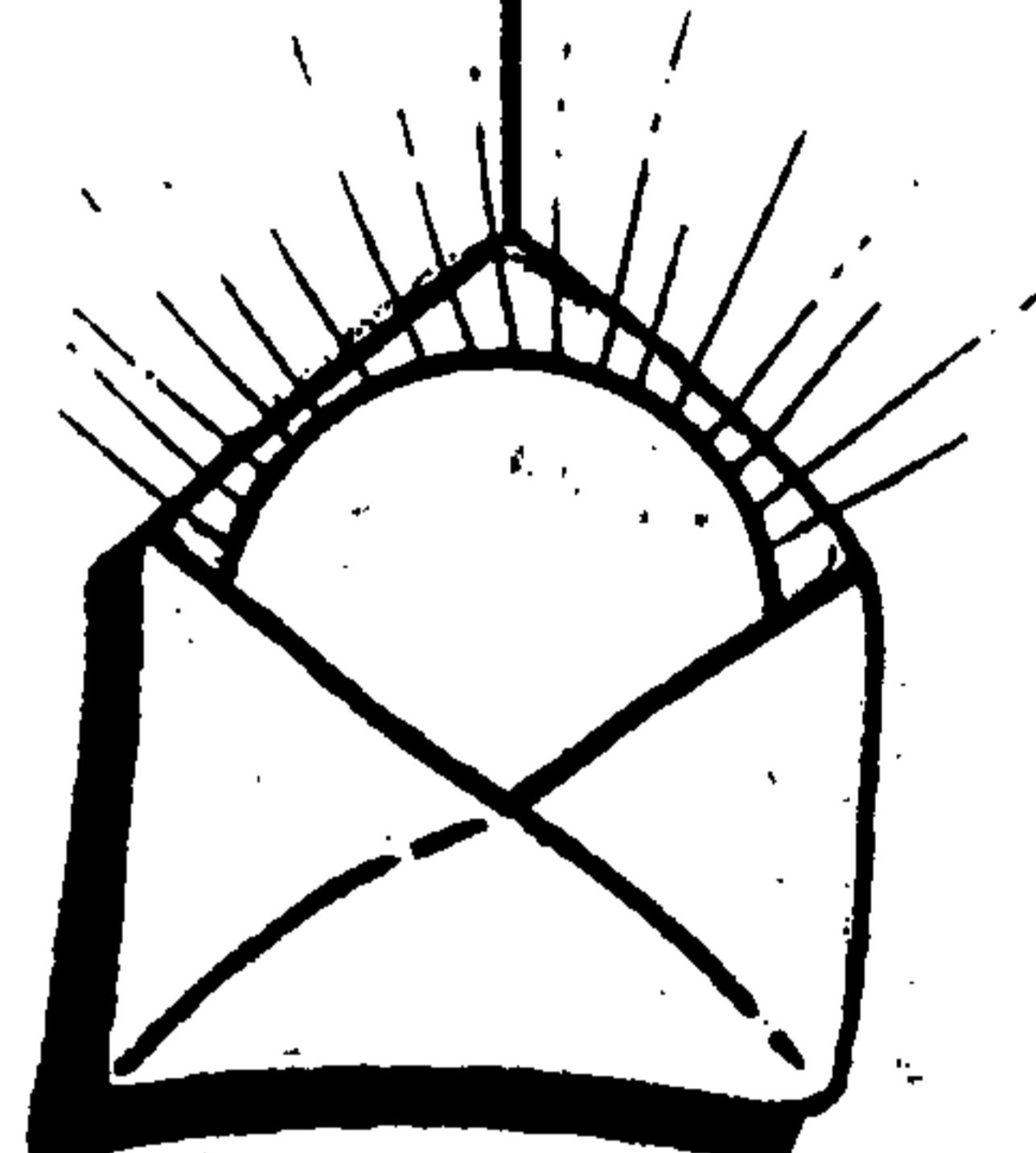
ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَعْرُفُهُ يَا سُلَيْمَ حِينَ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَأَعْرُفُ أَسْمَاءَ انصَارِهِ وَأَعْرُفُ قَبَائِلَهُمْ.

قال محمد بن اسماعيل: ثم قال حماد بن عيسى قد ذكرت هذا الحديث عند مولاي أبي عبدالله (عليه السلام) فبكى وقال: قد صدق سليم، فقد روی لي هذا الحديث أبي عن أبي علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي (عليهم السلام) انه قال قد سمعت هذا الحديث عن أبي أمير المؤمنين (عليه السلام) حين سأله سليم بن قيس.^{۲۹}

شیخ مذکور در کتاب مزبور به این سند از خلل خالی که فی الحقيقة سندیست صحیح عالی روایت می کند از سليم بن قيس هلالی که او گفت: گفتم به حضرت امیر المؤمنین (عليه السلام) که: من شنیدم از سلمان و مقداد و ابیذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) غیر آنچه در دستهای مردمانست. بعد از آن شنیدم از شما تصدیق آنچه شنیده بودم آن را از ایشان و دیدم در دستهای مردمان چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و از احادیث منقوله از پیغمبر (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) و حال آنکه شما خلاف می نمایید ایشان را در آن وزعم شما آنست که کل آن باطل است. آیا مردمان را بین وجه دیده و دانسته اید که دروغ بینندگان بر خدا و رسول او (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) از روی عمد؟ و تفسیر کنند قرآن را به رأی ها و اندیشه های خود؟

راوی می گوید که پس امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمود که: سوال کردی، پس بفهم جواب را. بدرستی که آنچه در دستهای مردمانست از تفسیر و حدیث، همه حق نیست و تمام باطل هم نیست، بلکه بعضی حق است و بعضی باطل، وبعضی راست و بعضی دروغ، وبعضی ناسخ است و بعضی منسوخ، و بعضی خاص است و بعضی عام، و بعضی محکم است و بعضی متشابه، و بعضی محفوظ است و بعضی موهوم، و به تحقیق که در عهد پیغمبر (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) دروغ بستند بر آن سرور تابه حدی که آن حضرت بر خاست به خطبه خواندن و فرمود که: ای مردمان بدرستی که بسیار شد دروغ بستن بر من، پس هر کس دروغ بینندگان از روی دانستگی و عمد، پس می باید که جای بودن خود را در جهنم مقرر و معین سازد. پس بعد از رحلت آن حضرت دروغ بستند ارباب نفاق و شقاوت بر آن بر گزیده حضرت عزت بیشتر از آنچه در زمان حیاتش برو بسته بودند. و جز این نیست که می آید و می رسد حدیث به شما از چهار کس و راویان حدیث بر چهار قسم می باشند که پنجم نیست ایشان را:

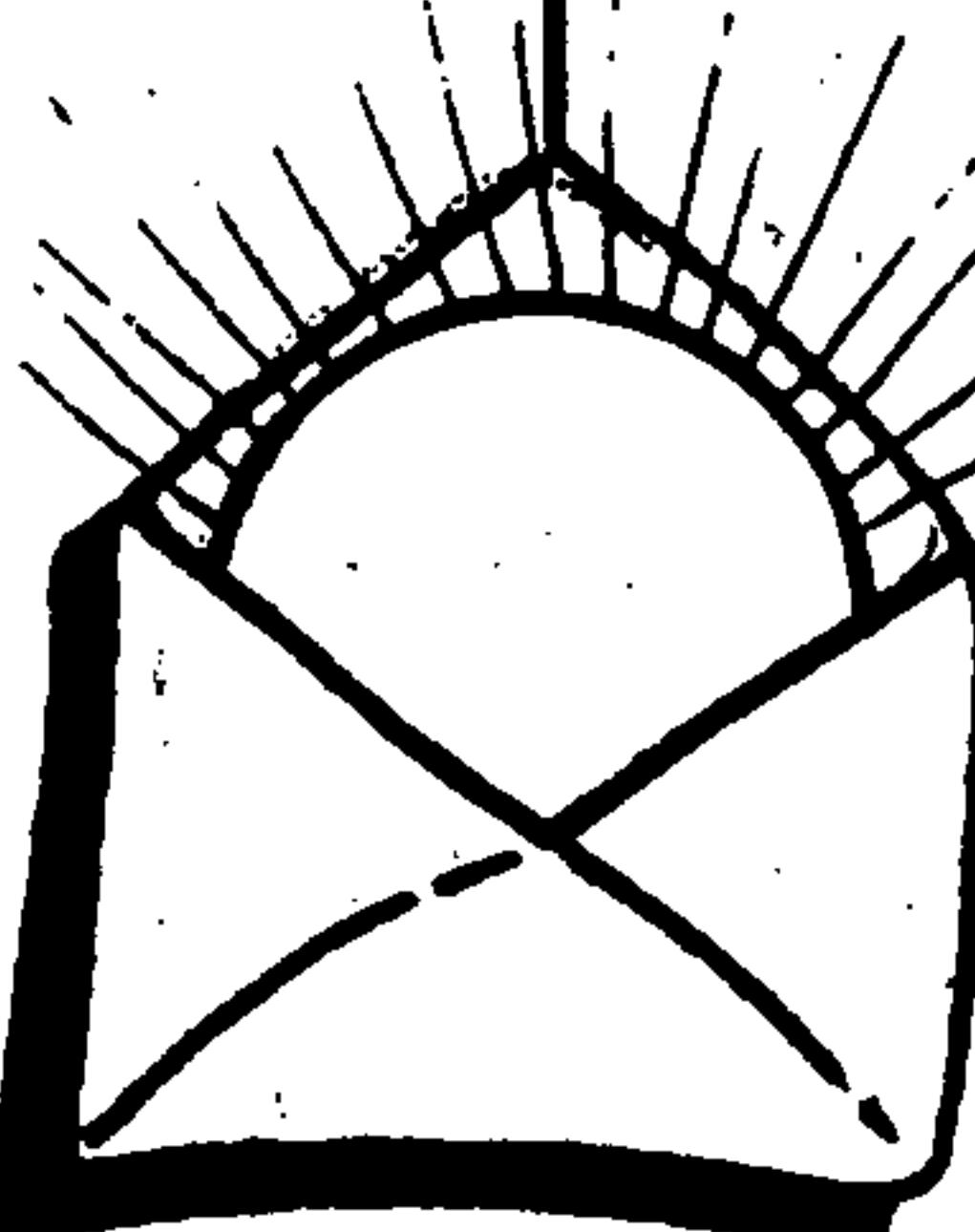
اول: مردیست از اهل نفاق که مظہر ایمان و متصنع به اسلام است، یعنی اظهار ایمان می کند و اسلام

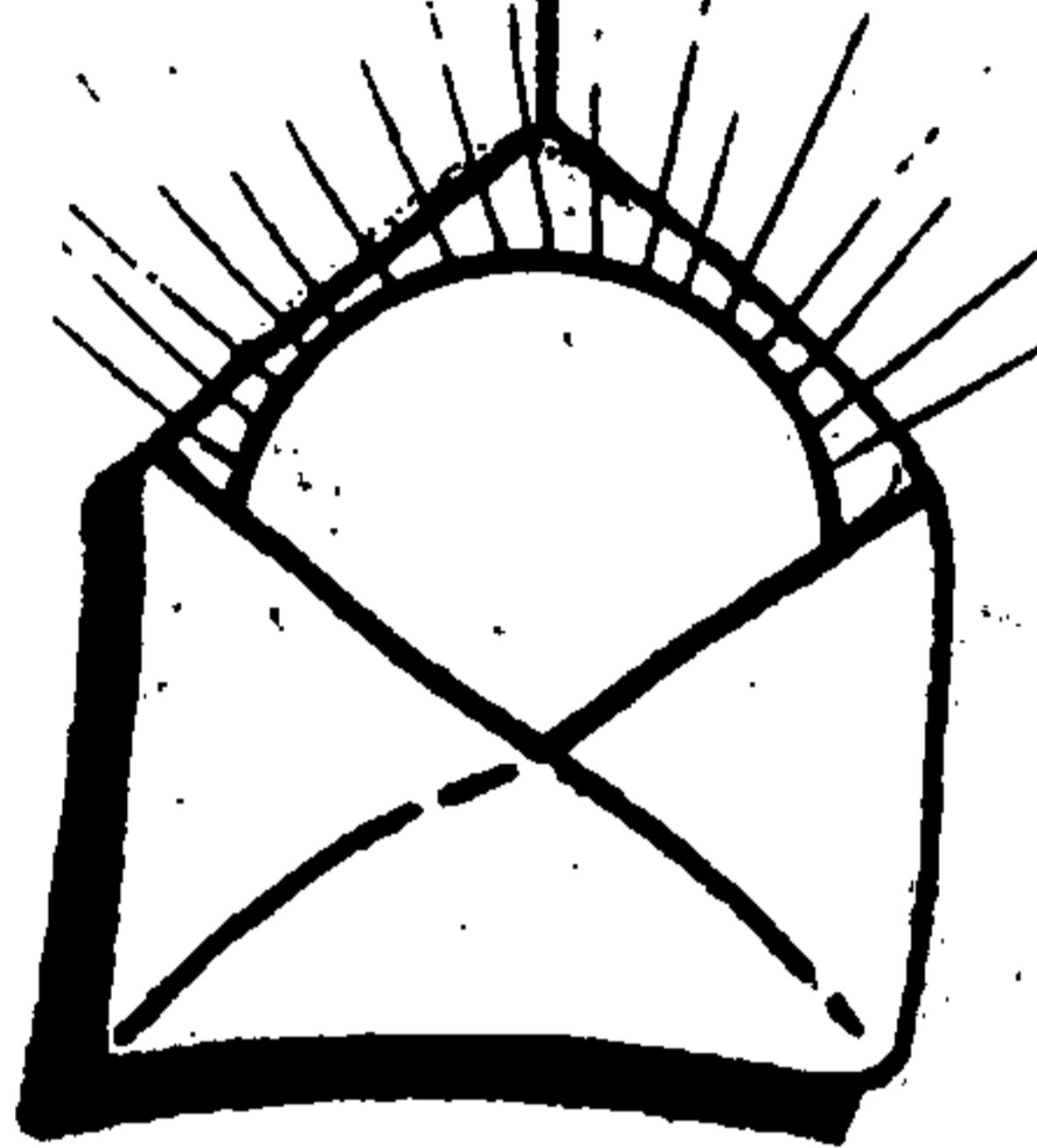


را بر خود می بندد، و گناه نمی داند خود را در آنکه افترازند و دروغ بنند برسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) پس اگر مردمان می دانستند که او منافق و دروغگوی است قبول نمی کردند از او قول اورا، و تصدیق نمی نمودند اورا، ولیکن گفتند که این مردیست از اصحاب رسول الله (صلی الله علیہ وآلہ وسلم)، اور ادیده و از او شنیده، و حال آنکه نمی دانند حال اورا، به تحقیق که خبر داد حضرت الله تعالی از حال منافقین به آنچه خبر داد و وصف کرد ایشان را به آنچه وصف کرد، پس فرمود حضرت معبود: **وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَأَنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسَنَّدٌ**. نزدیکی جستند آن منافقان دروغگوی بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) به امامانی که گمراهانند و دعوت کنندگان به آتش سوزانند به سبب دروغ و کذب و بهتان، پس متولی اعمال ساختند و والی و حاکم گردانیدند آن بد بختان را، و ایشان را بر گردنهای مردمان بار کردند، یعنی مسلط کردند ایشان را بر مردمان، و خوردند دنیارا به وسیله ایشان، یعنی تصرف در دنیا به هم رسانیدند به سبب ایشان؛ و جزین نیست که مردمان با ملوک اند و بادنیا، یعنی ملوک را تابعند و به دنیا مایلند مگر کسی که خدای تعالی او را از میل به ملوک و محبت دنیانگاه دارد؛ و این راوی منافق کاذب مایل به دنیا یکی است از آن چهار راویان حدیث حضرت مصطفی صلوات الله علیه و علی جمیع الانبياء والاصیاء دویم از ایشان: مردیست که شنیده است از رسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) چیزی را، اما بر آن وجهی که شنیده است حفظ نکده است، و در آن گمانی کرده، و در خاطرش توهی را یافته، و تعمد در کذب ننموده، و دانسته دروغ بر پیغمبر (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) نبسته، بلکه گمان برده که درست یاد گرفته و پنداشته که نیک محافظت آن نموده، و آن حدیث در دست اوست و عمل به مضمون آن می نماید و آن را روایت می کند، و می گوید: آن را از رسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) شنیده ام، پس اگر مسلمانان بدانند که او گمان غلطی کرده از او نمی پذیرند و روایتش را قبول نمی کنند، و اگر خود بداند که گمانش باطل است هر آینه ترک می کند آن را و نه عمل به آن می کند و نه در صدد روایتش در می آید.

سیم: مردیست که شنیده است از رسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) چیزی را که امر کرده است به آن و بعد از آن نهی فرموده است از آن، یا شنیده است که آن حضرت نهی فرموده است از چیزی و بعد از آن امر به آن فرموده و حال آنکه او نمی داند و خبری از آن ندارد، پس به یاد گرفته و حفظ کرده منسخ آن را ندانسته آن ناسخ را، پس اگر بداند آنکه او به یاد گرفته منسخ است هر آینه ترک می کند آن را، و اگر بدانند مسلمانان هر گاه بشنوند آن حدیث را از او که آن منسخ است، ایشان نیز ترک می نمایند.

چهارم: آن کسی است که دروغ نبسته بر رسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم)، و دروغ گفتن را دشمن است از جهت ترسی که از خدای تعالی دارد، و تعظیمی که رسول خدای (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) را می نماید، و ترس از خدا و بزرگ داشتن حضرت مصطفی (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) را واجب و لازم می شمارد، و فراموش نکرده آن حدیث را، و سهو از او سر نزد، بلکه بر همان وجهی که شنیده آن حدیث را به یاد گرفته، پس روایت کرده است آن را همچنانکه شنیده و بر آن چیزی نیفرزده و چیزی از آن کم نکرده، و دانسته است ناسخ و منسخ حدیث را، و عمل به ناسخ کرده و منسخ را واگذاشته، و می داند که امر پیغمبر و حدیث آن سرور (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) همچو امر قرآن است، و همچنانکه در قرآن ناسخ و منسخ و خاص و عام و محکم و متشابه می باشد در احادیث پیغمبر (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) نیز می باشد، و بود اینکه از رسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) کلامی صادر می شد که آن را دووجه بود، و کلامی بربازان مبارکش جاری می گشت که عام بود و کلامی می فرمود که خاص بود، مثل قرآن، و خدای تعالی در کتابش فرمود که: «**مَا أَتاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهِيَكُمْ عَنْهُ فَأَتَتْهُوا**» یعنی هر آنچه امر کند رسول خدا شمارابه آن فرا گیرید آن را، و هر چه نهی





نظر از

۴۴۴

سال نهم / شماره ششم / زمستان ۱۳۹۷

کند شمارا از آن ترک آن کنید. پس مشتبه شد کار بآن کسی که نشناخت و بدانست که چه خواسته‌اند خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) و مراد ایشان از آن کلام چه بوده و همچنین نیست که تمام اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن حضرت سؤال می‌کردند و هر کس که سؤال می‌کرد جواب آن را می‌فهمید و هر که می‌فهمید به یاد نگاه می‌داشت و بودند در میان اصحاب آن حضرت قومی که هرگز از آن حضرت چیزی نمی‌پرسیدند و از کاهلی سؤالی نمی‌کردند. و دوست می‌داشتند که اعرابی تازه یا غیر او بیاید، و باز آن حضرت سؤال نماید و ایشان بشنوند. و من داخل منزل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌شدم هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه، و خلوت می‌کرد از برای من، و با آن حضرت می‌گشتم هر جا که می‌گردید. و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دانند که به غیر از من با هیچ کس آن حضرت به این طریق سلوک نمی‌فرمود. و بسیار بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه من می‌آمد و آن مجالست و مکالمت در خانه من واقع می‌شد. و من هرگاه داخل بعضی از منازل آن حضرت می‌شدم خلوت می‌کرد از برای من و بر می‌خیزانید زنان خود را، و به غیر از من کسی نزد آن حضرت نمی‌ماند، و چون آن حضرت می‌آمد به منزل من از برای خلوت کردن بر نمی‌خیزانید از پیش من فاطمه را، و به یکی از فرزندان مرا، و هر گاه می‌پرسیدم از او جواب می‌گفت مرا، و چون خاموش می‌شدم و تمام می‌شد مسایل من، آن حضرت بنیاد می‌کرد به سخن گفتن با من، و هیچ آیه‌ای از قرآن فرود نیامد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) الا آنکه خواند و املان نمود به من، و نوشت آن را به خط خود، و تعلیم نمود مرا و به یاد من داد تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام و ظاهر و باطن آن آیه را. و باز خدار در خواست که عطانماید به من فهم و حفظ آن آیه را. و فراموش نکردم هیچ آیه‌ای را از کتاب خدای تعالی و هیچ علمی را که املا فرموده بود آن را به من، و ترک نکرد و وانگذاشت چیزی را که خدای تعالی به یاد آن حضرت داده بود از حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت، پاچیزی را که پیش از این بوده یا بعد از این خواهد بود. یا کتابی را از کتب سماوی که قبل از آن حضرت بر یکی از پیغمبران فرود آمده الا آنکه تعلیم داد آن را به من، و حفظ کردم آن را. و فراموش نکردم یک حرف را از آن. و چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر می‌داد مرا به کل آن، دست می‌گذاشت بر سینه من، و دعای کرد از برای من که خدای تعالی پر کند دل مرا از علم و فهم و حکمت و نور، و می‌گفت: ای پروردگار من تعلیم ده اورا، و محو مگردن از خاطر او چیزی را از آنچه خبر داده ام و تعلیم نموده ام او را!

پس گفتم یک روزی که: پدر و مادرم فدای توباد ای رسول خدا! از آن وقتی که دعا فرموده‌ای در حق من و باز خدار در خواسته‌ای آنچه در خواسته‌ای چیزی را فراموش نکرده‌ام و چیزی از من فوت نشده از آنچه تعلیم نموده‌ای مرا، و حال آنکه آنچه تعلیم نموده‌ای مرا نوشه‌ام آن را، آیا می‌ترسی بر من از فراموش کردن؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که: ای برادر من نمی‌ترسم بر تو از فراموش کردن، دوست می‌دارم که دعا کنم از برای تو، و به تحقیق که خبر داده است مرا حضرت الله تعالی که مستجاب کرده دعای مرادر حق تو و در حق شرکای تو، آنانکه قرین گردانیده است خدای عزوجل فرمانبرداری ایشان را به فرمانبرداری خود و فرمانبرداری من، و فرموده است در شأن ایشان که: «یا آیه‌ها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولى الأمر منكم.»

گفتم: کیستند ایشان ای رسول خدا؟ فرمود: آنانکه اوصیایند بعد از من، و آنانکه مضرت نمی‌رساند ایشان را فرو گذاشتند آن کسی که فرو گذارد ایشان را، و ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان و ایشان از قرآن جدا

نمی شوند و قرآن از ایشان جدا نمی شود تا وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر. به سبب ایشان نصرت می یابند امت من و باران می بارد بر ایشان، و به سبب ایشان دفع می شود بلا و مستجاب می شود دعا گفتم: بنام ایشان را ذکر کن از برای من ای رسول خدا!

آن حضرت فرمود که: تو یا علی اول ایشانی و بعد از تو این فرزند من و دست گذاشت بر سر حسن، و بعد از او این فرزند من، و دست گذاشت بر سر حسین، بعد از او همنام تو پسر او علی که زینت عابدانست، و زود باشد که متولد شود در زمان تو ای برادر من، پس بخوان او را از من سلام. بعد از او پسر او محمد باقر که شیکافنده علم من و خازن علم خداست، بعد از او پسر او جعفر که صادق است لقب او، بعد از او پسر او موسی که ممدوح است به کاظم، بعد از او پسر او علی که مشهور است به رضا، بعد از او پسر او محمد که موصوف است به تقی، بعد از او پسر او علی که ملقب است به نقی، بعد از او پسر او حسن که معروف است به زکی، بعد از او پسر او حجت قائم، که خاتم اوصیا و خلفای من و انتقام کشنه است از اعدای من، آنکه پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم.

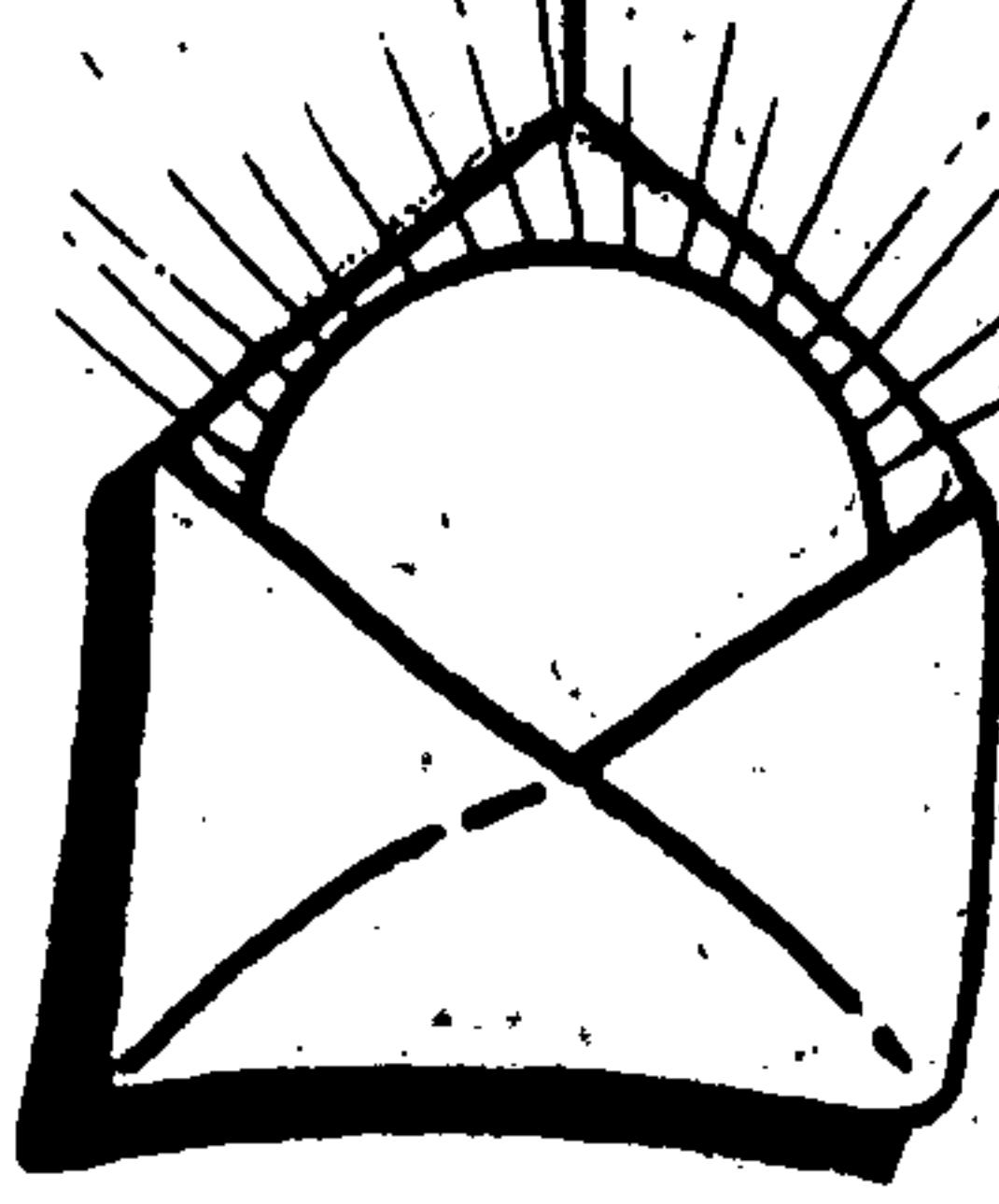
بعد از آن حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگندای سلیم که می شناسم و می دانم اور ادر آن هنگام که بیعت کنند با او در میان رکن و مقام، و می دانم نامهای انصار اورا، و می دانم و می شناسم قبیله های انصار اورا.

محمد بن اسماعیل گفت که: بعد از آن حماد بن عیسی گفت که ذکر کردم این حدیث را نزد مولای خود حضرت ابی عبدالله، یعنی جعفر بن محمد (علیهم السلام)، آن حضرت گریست و فرمود که: راست گفت سلیم بن قیس، روایت کرد این حدیث را پدر من از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی (علیه السلام) که آن حضرت فرمود که شنیدم این حدیث را از پدرم امیر المؤمنین (علیه السلام) در آن هنگام که سوال کرد از او سلیم بن قیس.

۲. «**حدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي شَعْبَةَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عبد الله (علیه السلام) عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن عمّه الحسن بن علي بن أبي طالب (علیهم السلام)**

قال: سألتُ جدّي رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَنِ الائِمَّةِ بَعْدِهِ، فَقَالَ (علیه السلام): الائِمَّةُ بَعْدِي عَدَدُ نُقَبَاءِ بَنِ إِسْرَائِيلَ اثْنَا عَشَرَ، أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمًا وَ فَهْمًا، وَ أَنْتَ مِنْهُمْ يَا حَسَنٌ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَتَى يَخْرُجُ قَائِمًا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ قَالَ: يَا حَسَنٌ اتَّمَّا مَثْلُهُ مَثْلُ السَّاعَةِ أَخْفَى اللَّهُ عِلْمَهَا عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِي الْأَبْغَةُ.»^(۱)

حضرت امام حسن (علیه السلام) فرمود که از جد خود رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) پرسیدم از امامان که بعد از آن سرور عالمیان پیشوای جهانیان خواهد بود، آن حضرت فرمود که: امامان بعد از من به شماره نقباء بنی اسرائیل داشتند و فهم مرا، و تو از جمله ایشانی پس گفتم که ای رسول خدا اند، عطا نموده است خدای تعالی به ایشان دانش و فهم مرا، و تو از جمله ایشانی پس گفتم که ای رسول خدا کی خروج خواهد کرد قائم ما اهل البيت؟ آن حضرت فرمود که: ای حسن جزین نیست که مثل او مثل روز قیامت است که پنهان داشته است حضرت الله تعالى علم آن را بر اهل آسمانها و زمین، نمی آید روز قیامت مگر ناگاه و بی خبر، یعنی آن چنانکه کسی به غیر از حضرت خداوند عالمیان نمی داند که قیامت کی خواهد



بود، کسی به غیر از حضرت ملک مثنی نمی دارد که وقت ظهور حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) کی خواهد بود.

۳. «حدّثنا عبد الرّحمن بن أبي نجران - رضي الله عنه - عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الشّماليّ عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: قال رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لأمير المؤمنين (عليه السلام): يا على ان قريشاً ستُظْهِرُ عَلَيْكَ مَا أَسْبَطَنَّهُ، وَتَجْتَمَعُ كَلْمَتُهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَقَهْرِكَ، فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهْهُمْ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفْ يَدَكَ وَاحْقِنْ دَمَكَ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّ أَبْنَى يَسْتَقْمِمُ مِنْ ظَالِمِكَ وَظَالِمِي أُولَادِكَ وَشَيْعَتِكَ فِي الدُّنْيَا، وَيُعَذِّبُهُمُ اللهُ فِي الْآخِرَةِ عَذَابًا شَدِيدًا».

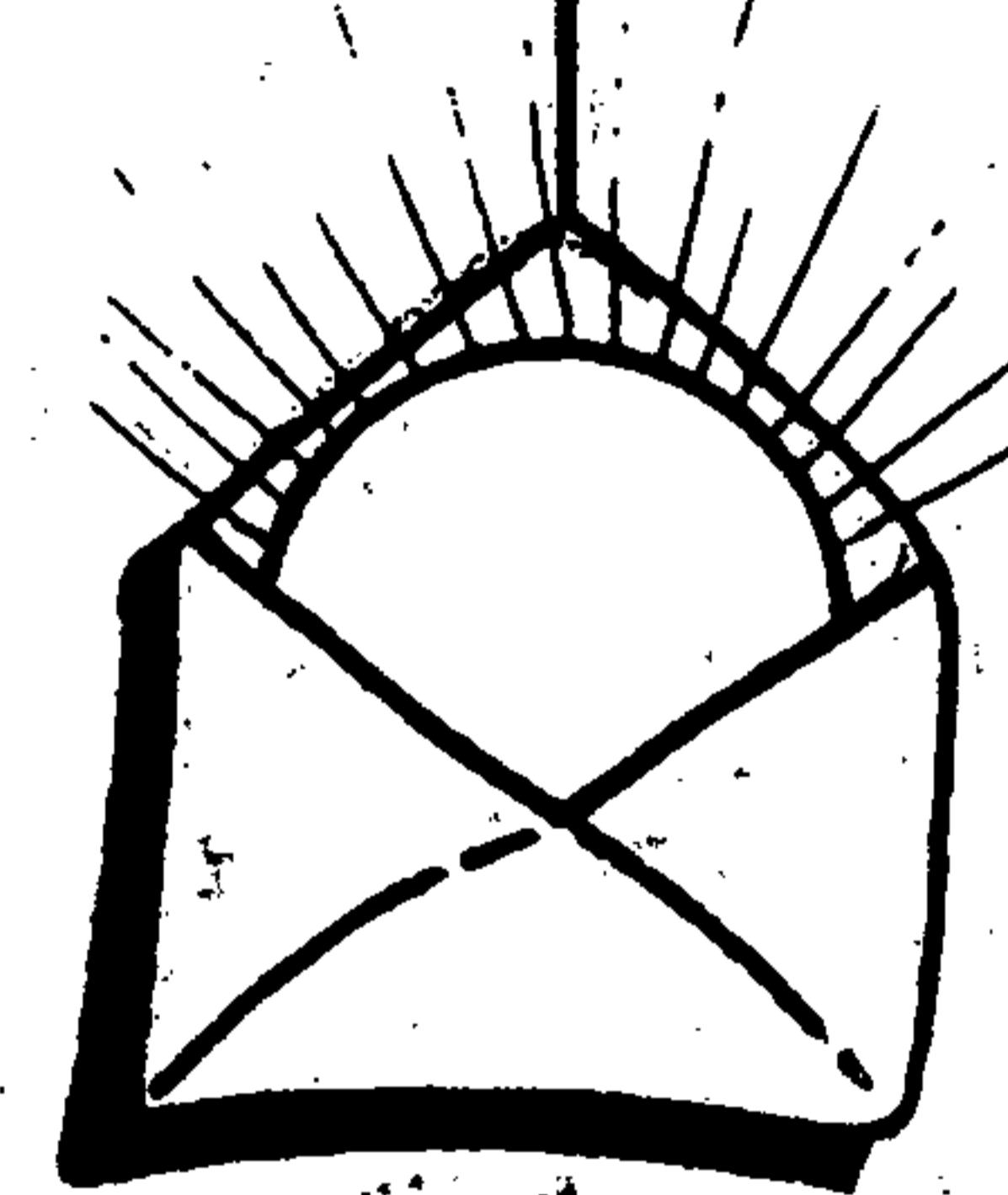
فقال سلمان الفارسي: من هو يار رسول الله؟ قال: التاسع من ولد ابني الحسين الذي يظهر بعد غيابته الطويلة، فيعلن أمر الله ويُظهر دين الله ويستقم من أعداء الله ويملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

قال: متى يظهر يا رسول الله؟ قال (عليه السلام): لا يعلم ذلك إلا الله، ولكن لذلك علامات، منها نداء من السماء، وخفـف بالشرق، وخفـف بالغرب، وخفـف بالبيداء». ^{۳۱}
حضرت امام محمد باقر (عليه السلام) فرمود که: پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به امیر المؤمنین (عليه السلام) گفت که: یا علی زودیا شد که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته اند آن را، یعنی کین و عداوتی را که در زمان من نسبت به تو پنهان می داشته اند بعد از من آن را ظاهر سازند؛ و مجتمع شود کلمه ایشان پرستم نمودن و غلبه کردن بر تو، یعنی اتفاق کنند بر ظلم و جور کردن و قهر و غلبه کردن بر تو، پس اگر اعوان و انصار بیابی جهاد کن با ایشان و اگر نیابی باز دار دست خود را و نگاه دار خون خود را، پس به درستی که شهید شدن از پی است ترا، و بدان که فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که بر تو و اولاد و شیعه تو ظلم کنند، و خدای تعالی در آن جهان ایشان را به عذاب شدید گرفتار خواهد گردانید.

سلمان فارسي «عليه الرحمة» گفت: ای رسول خدا آن فرزند تو که این کار را خواهد کرد کیست؟ پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) گفت که: او نهمین است از اولاد فرزند من حسین، آنکه ظاهر و هویدا گردد بعد از پنهان بودن دراز، پس اعلام نماید امر خدارا و ظاهر سازد دین خدارا، و انتقام کشد از دشمنان خد، و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم.

سلمان فارسي گفت: کی ظهور خواهد نمود ای رسول خدا؟ پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: آن را کسی نمی دارد الا خدای تعالی، لیکن آن را نشانه ها ندایی است از آسمان، و فرو رفتن جمعی به زمین در مشرق، و فرو رفتن گروهی به زمین در مغرب، و فرو رفتن طایفه ای به زمین در بیداء.

۴. «قال الفضل بن شاذان - عليه الرحمة والغفران - : حدثنا صفوان بن يحيى - رضي الله عنه - قال: حدثنا أبو أيوب ابراهيم بن أبي زياد الخزار، قال: حدثنا أبو حمزة الشّماليّ، عن أبي خالد



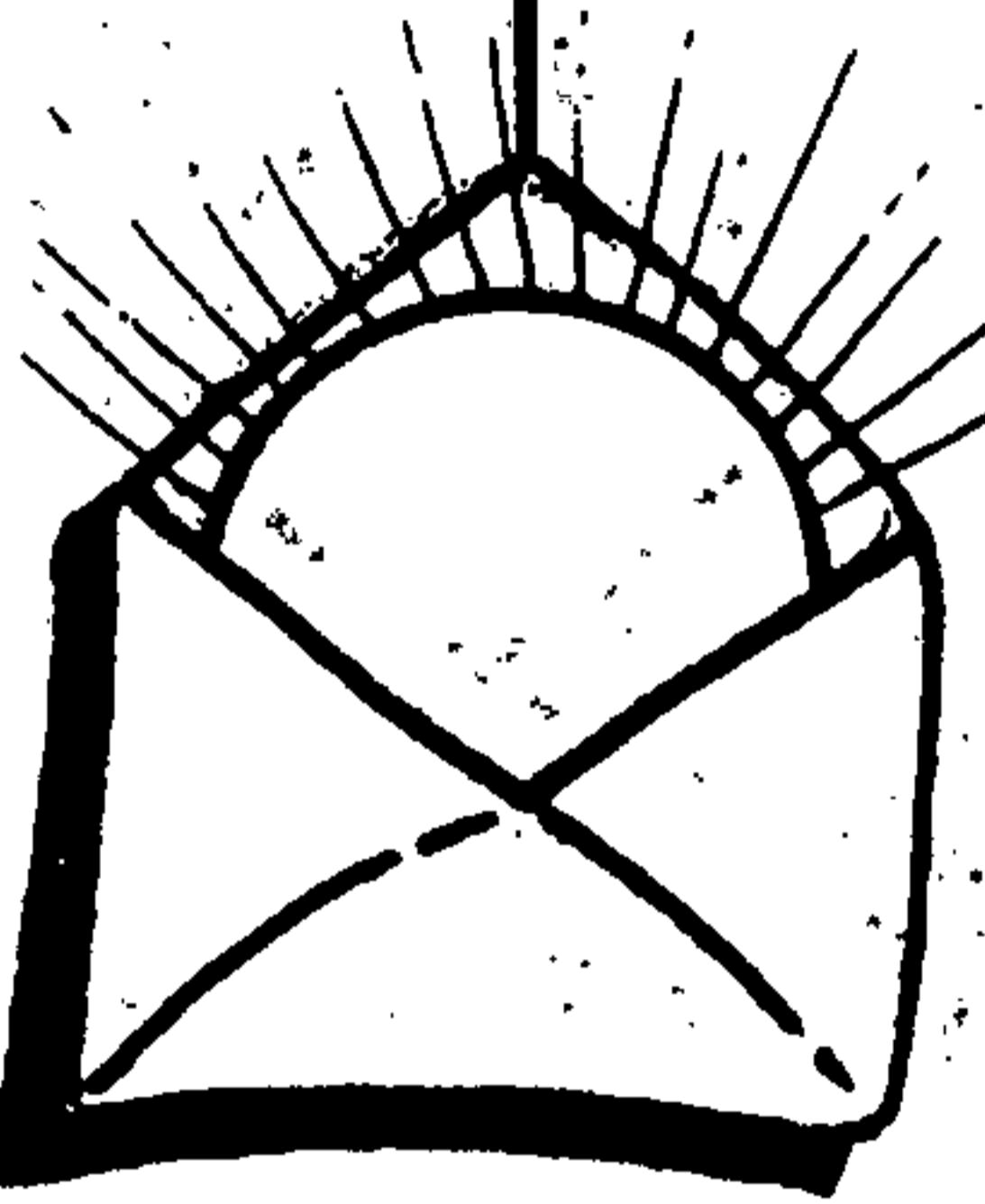
نظر ار
۴۴

الكابلي، قال: دخلت على مولاي على بن الحسين بن على بن أبي طالب (عليهم السلام) فرأيتُ في يده صحيحةً كان ينظر إليها ويبكي بكاءً شديداً. قلتُ: فدأك أبي وأمي يا ابن رسول الله! ما هذه الصّحيفة؟ قال (عليه السلام): هذه نسخة اللوح الذي أهداه الله تعالى إلى رسوله (صلى الله عليه وآله وسلم) الذي كان فيه اسم الله تعالى ورسوله وأمير المؤمنين وعمي الحسن بن علي وأبي (عليهم السلام) وأسمى واسم ابنى محمد الباقر وابنه جعفر الصادق وابنه موسى الكاظم وابنه علي الرضا وابنه محمد التقى وابنه علي النقى وابنه الحسن الزكي وابنه حجّة الله القائم بأمر الله المنتقم من أعداء الله، الذي يغيب غيبة طويلة، ثم يظهر فيما الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.^{٣٢}

شیخ عالی شان یعنی فضل بن شاذان به سند مزبور روایت کرد از ابی خالد کابلی که او گفت: داخل شدم به منزل مولای خود حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) و در دست آن حضرت صحیفه‌ای دیدم که بر آن می‌نگریست و می‌گریست، گفتم: پدر و مادرم فدای توبادای فرزند رسول خدا چیست این صحیفه؟ آن حضرت فرمود که: این نسخه لوحی است که خدای تعالی به رسول خود به هدیه فرستاد، آن لوحی که در آن بود نام الله تعالی و نام رسول او و نام امیر المؤمنین و نام عمّ حسن بن على و نام پدرم (علیهم السلام) و نام من و نام فرزندم محمد باقر و فرزند او جعفر بن محمد و فرزند او موسی بن جعفر و فرزند او على رضا و فرزند او محمد تقی و فرزند او على نقی و فرزند او حسن زکی و فرزند او حجّة الله و قائم به امر الله و منتقم از اعداء الله، آنکه غایب شود غایب شدنی دراز، بعد از آن ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ستم و بیداد.

۵. «قال الشیخ الجليل الفضل بن شاذان بن الخلیل: حدثنا عبد الرحمن بن أبي نجران، قال: حدثنا عاصم بن حميد، قال: حدثنا أبو حمزة الشمالي؛ وقال رحمة الله تعالى: حدثنا الحسن بن محبوب، قال: حدثنا أبو حمزة الشمالي، قال: حدثنا سعيد بن جبير، قال: حدثنا عبد الله بن عباس، قال:

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): لما عرج بي إلى السماء بلغت سدراً المنتهي، ناداني ربِّي جلَّ جلاله، فقال: يا محمد! فقلت: ليك ليك يا رب! قال: ما أرسلت رسولًا فانقضت أيامه إلا أقام بالامر بعده وصيه، فأناجعت علي بن أبي طالب خليفتكم واما أمتك ثم الحسن ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم الحجّة بن الحسن، يا محمد ارفع رأسك، فرفعت رأسى، فإذا بآوار علي والحسن والحسين وتسعة أولاد الحسين، والحجّة في وسطهم يتلائأ كأنه كوبٌ دري، فقال الله تعالى: يا محمد هو لا خلفائي وحججي في الأرض، وخلفاءك وأوصياءك من بعدك، فطوبى لمن أحبهم والويل لمن أبغضهم.^{٣٣}



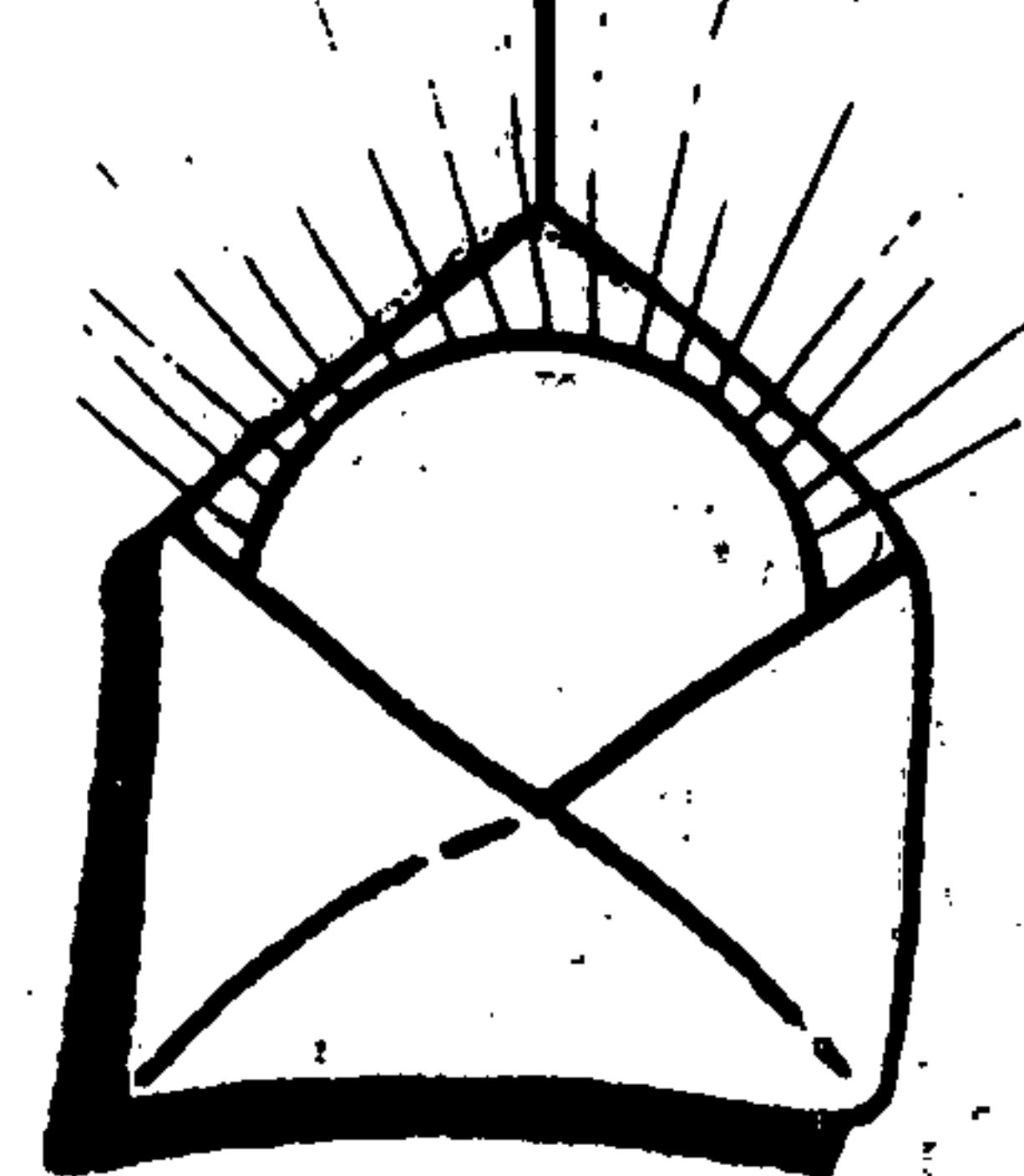
شیخ مذکور به سند مزبور روایت می کند از عبدالله بن عباس که او گفت:

پیغمبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم) فرمود که: چون مراجع سماوات فرمودند به سدرة المنتهی رسیدم، خطاب از حضرت رب الارباب رسید که: یا محمد! گفتم: لبیک لبیک ای پروردگار من! خداوند عالمیان فرمود که: ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود آیام حیات و روزگار نبوت او الا آنکه به پای داشت به امر دعوت و به جای خود گذاشت برای هدایت امت بعد از خود وصی خود را و به جهت نگاهبانی شریعت حجتی را پس ما که آفریدگار جهان و خداوند عالمیانیم گردانیدیم علی بن ابی طالب را خلیفه تو و امام امت تو، پس حسن را، یعنی مقرر گردانیدیم که بعد از امیر المؤمنین خلیفة تو و امام امت تو حسن باشد، وبعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسين، وبعد از او محمد بن علی، وبعد از او جعفر بن محمد، وبعد از او موسی بن جعفر، وبعد از او علی بن موسی، وبعد از او محمد بن علی، وبعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی، وبعد از او حجت پسر حسن، یا محمد سر بالا کن، چون سر بر آوردم انوار علی و حسن و حسین و نه تن از اولاد حسین را دیدم، و حجت یعنی حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) در میان ایشان می درخشید، که گویا کوکب درخشندۀ ای بود، پس حضرت الله تعالی فرمود که: اینها خلیفه ها و حجتهاي منند در زمین، و خلیفه ها و اوصیای تواند بعد از تو، پس خوشحال کسی که دوست دارد ایشان را و ویل و وای بر آن کسی که دشمن دارد ایشان را».

۶. «قال أبو محمد بن شاذان - عليه رحمة الله الملك المنان - : حدثنا فضالة بن أبي عاصي
(رضي الله عنه) قال: حدثنا أبیان بن عثمان، قال: حدثنا محمد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر
(عليه السلام):

قال رسول الله (صلی الله علیه وآلہ وسلم) لعلی بن ابی طالب (علیه السلام): أنا أولى
بالمؤمنین من أنفسهم، ثم أنت يا علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم الحسن أولی بالمؤمنین
من أنفسهم، ثم الحسين أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم علی بن الحسين أولی بالمؤمنین من
أنفسهم، ثم محمد بن علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم جعفر بن محمد أولی بالمؤمنین
من أنفسهم، ثم موسی بن جعفر أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم علی بن موسی أولی بالمؤمنین
من أنفسهم، ثم محمد بن علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم علی بن محمد أولی بالمؤمنین
من أنفسهم، ثم الحسن بن علی أولی بالمؤمنین من أنفسهم، ثم الحجة بن الحسن الذي ينتهي
إليه الخلافة والوصاية، ويغيب مدة طويلة، ثم يظهر ويملا الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت
جوراً وظلاماً.

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) گفت که: پیغمبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) خطاب نموده فرمود که: من اولایم به مؤمنان از نفشهای ایشان، بعد از آن تویا علی اولایی به مؤمنان از نفشهای ایشان، بعد از آن امام حسن اولی است به مؤمنان از نفشهای ایشان، بعد از آن امام حسین اولی است به مؤمنان از نفشهای ایشان، بعد از آن علی بن الحسين اولی است به مؤمنان از نفشهای ایشان، بعد از آن محمد بن علی اولی است به مؤمنان از نفشهای ایشان، بعد از آن جعفر بن محمد اولی است به



نظرار

۴۴۸

جل جوم / شماره ششم / زمستان ۱۴

مؤمنان از نفسهای ایشان، بعد از آن موسی بن جعفر اولی است به مؤمنان از نفسهای ایشان، بعد از آن موسی اولی است به مؤمنان از نفسهای ایشان بعد از آن محمد بن علی اولی است به مؤمنان از نفسهای ایشان، بعد از آن علی بن محمد اولی است به مؤمنان از نفسهای ایشان، بعد از آن حسن بن علی اولی است به مؤمنان از نفسهای ایشان، بعد از آن حجه بن الحسن اولی است به مؤمنان از نفسهای ایشان آنکه منتهی می شود به او خلافت و وصایت، و غایب خواهد شد مدّتی دراز، بعد از آن ظاهر خواهد شد وزمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم.»

٧. ((قال أبو محمد بن شاذان - عليه الرحمة والغفران - حدثنا محمد بن الحسن الواسطي
 (رضي الله عنه) قال: حدثنا زُفر بن الهذيل، قال: حدثنا سليمان بن مهران الأعمش، قال: حدثنا
 مورق، حدثنا جابر بن عبد الله الأنباري قال:

دخل جندل بن جنادة اليهودي من خير على رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فقال
 يا محمد أخبرني عما ليس لله و عما ليس عند الله و عما لا يعلمه الله؟

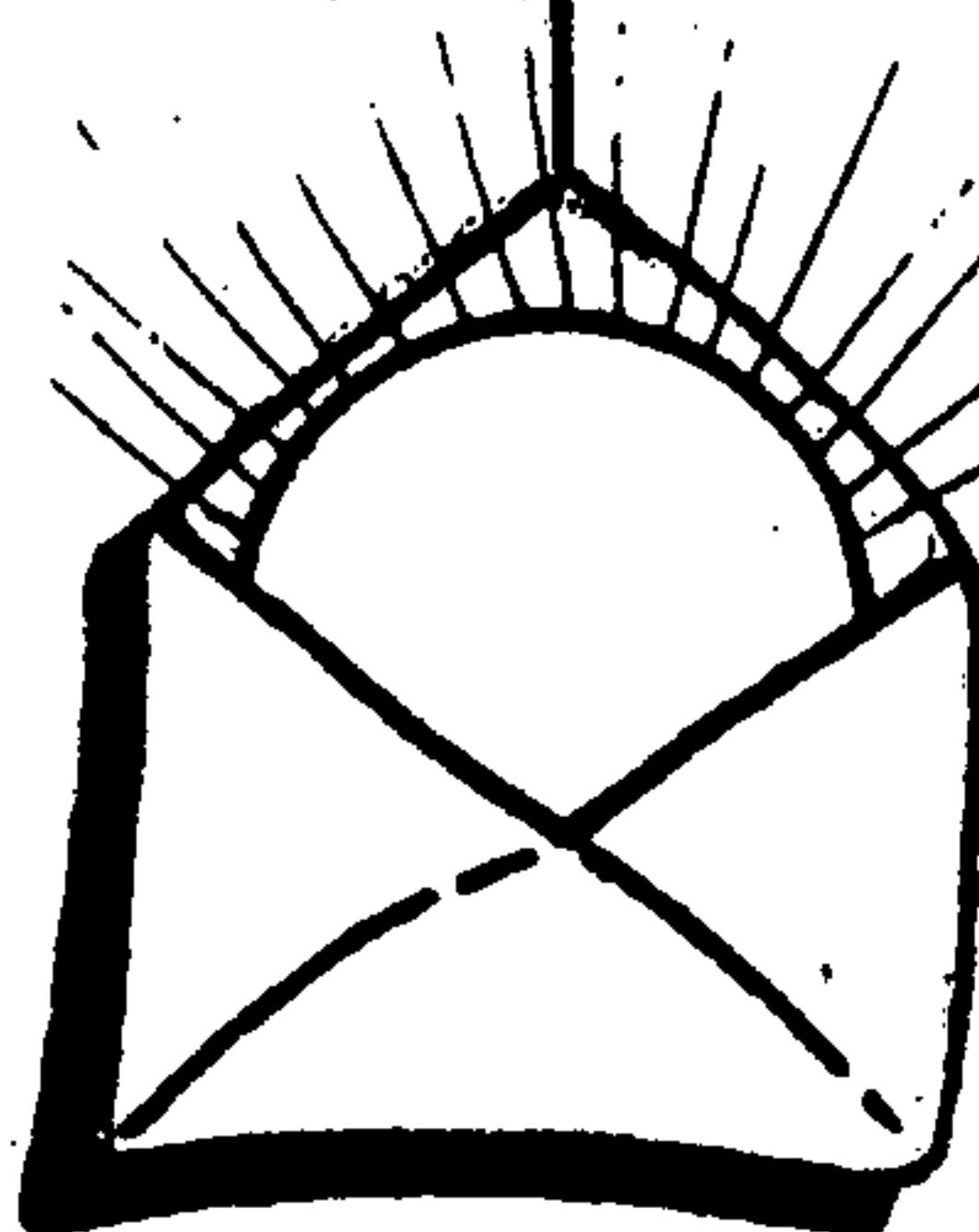
فقال رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أما ما ليس لله، فليس لله شريك؛ وأما ما
 ليس عند الله، فليس عند الله ظلم؛ وأما ما لا يعلمه الله، فذلكم قولكم معاشر اليهود ان عزيزاً
 ابن الله، والله لا يعلم له ولداً: فقال جندل: أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله حقاً، ثم قال:
 يا رسول الله أنت رأيت البارحة في النوم موسى بن عمران (عليه السلام) فقال لي: يا جندل
 أسلم على يد محمد واستمسك بالوصياء من بعده، فقد أسلمت ورزقني الله ذلك، فأخبرني
 بالوصياء من بعدك لا تستمسك بهم.

فقال: يا جندل أو صيائى من بعدى بعده نقباء بنى اسرائىل:

فقال: يا رسول الله! انهم كانوا اثنى عشر، هكذا وجدنا في التوراة.

قال: نعم، الذين هم أو صيائى من بعدى اثنى عشر. فقال: يا رسول الله كثيئم فى زمان واحد؟
 قال: لا، خلف بعده خلف، فانك لن تدرك منهم إلا ثلاثة. قال: فسمهم لي يا رسول الله! قال: نعم
 انك تدرك سيد الأووصياء ووارث علم الأنبياء وأبا الأئمة الاتقياء على بن أبي طالب بعدي، ثم
 أبنيه الحسن والحسين، فاستمسك بهم من بعدى، فلا يغرنك جهل الجاهلين، فإذا كان وقت ولادة
 أبني على بن الحسين زين العابدين يقضى الله عليك، ويكون آخر زادك من الدنيا شربة لبين
 شربه فقال: يا رسول الله فما أسامي الأووصياء الذين يكونون أئمة المسلمين بعد على بن الحسين؟

قال - صلوات الله عليه وآله -: فإذا انقضت مدة على قام بالأمر محمد ابنه، يدعى بالباقي،
 فإذا انقضت مدة محمد قام بالأمر بعده جعفر ابنه، يدعى بالصادق، فإذا انقضت مدة جعفر قام
 بالأمر بعده موسى ابنه، يدعى بالكافر، فإذا انقضت مدة موسى قام بالأمر بعده على ابنه يدعى



بالرّضا، فإذا انقضت مدة على قام بالأمر بعده محمد ابنه، يُدعى بالتقى، فإذا انقضت مدة محمدٍ
قام بالأمر بعده على ابنه يُدعى بالنّقى، فإذا انقضت مدة على قام بالأمر بعده الحسن ابنه، يُدعى
بالزّكى، ثم يَغِيبُ عن النّاسِ أَمَامُهُم.

قال: يا رسول الله يَغِيبُ الْحَسْنُ مِنْهُمْ؟ قال: لا، ولكن ابنه الحجة يَغِيبُ عنهم غيبة طويلة.
قال يا رسول الله فما اسمه؟ قال: لا يُسمى حتى يُظهره الله، فقال جندل: قد بَشَّرَنَا موسى بن
عمران بكَ وبالْأَوْصِياءِ مِنْ ذَرِّيَّتِكَ. ثُمَّ تلا رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): وَعَدَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُسْتَخْلَفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَلِيمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خُوفِهِمْ أَمْنًا.

قال جندل: فَمَا خُوفُهُمْ؟ قال يا جندل في زمان كلّ واحد منهم شيطان يَعْتَرِيهِ وَيُؤْذِيهِ، فإذا أذنَ اللَّهُ
لِلْحَجَّةِ خَرَجَ وَطَهَرَ الْأَرْضَ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَيَمْلأُهَا قَسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوَارًا وَظُلْمًا، طَوَّبَ
لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبِتِهِ، طَوَّبَ لِلسَّالِكِينَ فِي مَحْجَّتِهِ وَالثَّابِتِينَ فِي مُوَالَاتِهِ وَمَحْبَّتِهِ، أَوْلَئِكَ مِنْ وَصَفَّهُمْ
اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، وَقَالَ: أَوْلَئِكَ حَزْبُ اللَّهِ إِلَّا إِنَّ حَزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

ثم قال جابر: عاش جندل بن جنادة الى ايام الحسين بن علي (عليهم السلام) ثم خرج الى
الطائف فمرض فَدَعَا بشربة من لبن فشربه، وقال كذا عَهَدَ إِلَى رسول الله
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنَّهُ يَكُونُ آخرُ زادِي مِنَ الدُّنْيَا شربةً مِنْ لَبَنٍ، ثُمَّ ماتَ وَدُفِنَ بِالطَّائِفِ
فِي الموضع المعروف بالکودا، رحمه الله تعالى. ۲۵

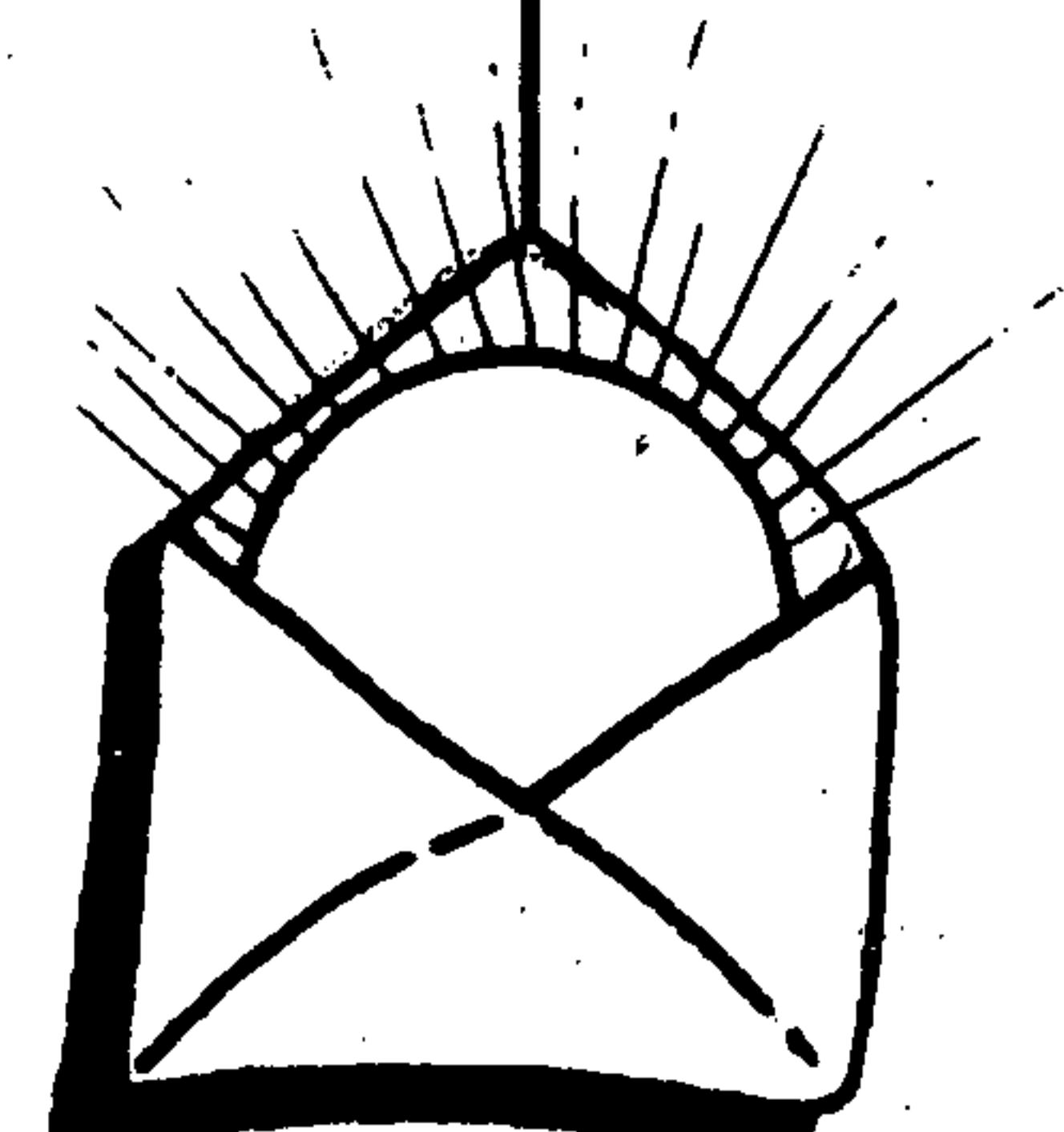
به سند مسطور روایت کرد شیخ عالی شان ابو محمد بن شاذان - علیه الرّحمة والغفران - از جابر بن
عبدالله انصاری که او گفت: داخل شد مردی از یهود به مجلس پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که جندل
نام او بود و پدرش جنادة نام داشت، و از یهود خیر بود، پس گفت: یا محمد خبر ده مرا از آنکه خدای را
نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه نمی داند آن را خدای؟

حضرت رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود که: آنکه نیست خدای را شریک است، و آنچه نیست
نزد خدا ظلم است، و آنچه نمی داند آن را خدا، آن قول شما یهودیان است که می گویید: عزیز پسر خداد است،
والله که خدا کسی را فرزند خود نمی داند.

جندل چون آن جواب به صواب شنید گفت: أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولَ اللَّهِ حَقًّا، بعد از آن
گفت: ای رسول خدا! من در خواب موسی بن عمران را دیدم که با من گفت: ای جندل به دست محمد
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مسلمان شو و به اوصیای او بگرو، و تمسک نمای به ایشان، و بیزاری جوی از بد
کیشان؛ چون خداوند عالمیان مرا توفیق داد و به خدمت رسانید و شرف اسلام روزیم گردانید، مرابر حال
اوصیای خود آگاه گردان تا متمسک شوم به ایشان.

آن حضرت فرمود که: ای جندل اوصیای من که برگزیدگان ملک جلیل اند به عدد نقبای بنی اسرائیل اند.

جندل گفت: چنانکه در تورات یافته ام نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بوده اند.



نظر

۴۵.

دیوم / شماره ششم / میانه زمستان ۱۴۰۰

آن حضرت فرمود: بلى امامان که اوصيای منند بعد از من منحصرند در دوازده تن.

جندل گفت: ايشان همه در يك زمان خواهند بود؟

آن جناب فرمود که: همه در يك زمان خواهند بود بلکه يکي بعد از يکي به امر امامت و وصايت قيام خواهند نمود. تو به خدمت سه تن از ايشان خواهی رسید و به استدعای جندل آن حضرت ذکر اسمی سامیه اوصیای خود نمود بريين وجه که فرمود:

تودر خواهی یافت سید اوصیاء و وارث علم انبیا و پدر ائمه انتقیا علی بن ابی طالب را بعد از من و بعد از آن دو فرزند او حسن و حسین را، پس تمسک نمای به ايشان و فریفته مشوبه جهل جاهلان، و هنگام ولادت فرزند من علی بن الحسين باشد که سید و سور عابدان است که حکم خدابر تو وارد گردد، يعني اجل تودر رسد، و آخرين زاد تو از دنيا يك جرعه شير باشد.

جندل گفت: اي رسول خدا چيست نامهای اوصیای تو که بعد از علی بن الحسين امامان مسلمانان اند؟

پیغمبر (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) فرمود که: چون منقضی شود مدت امامت و وصايت علی بن الحسين قائم گردد به امر امامت پسر او محمد که او را باقر لقب باشد، و چون مدت او منقضی گردد به پای دارد امر امامت و وصايت را بعد از او پسر او جعفر که ملقب به صادق باشد، و چون مدت او به سرآيد بعد از او پسر او موسی که او را کاظم گويند قائم مقام او گردد، و بعد از او پسر او علی که او را رضا خوانند، و بعد از او پسر او محمد که او را تقی خوانند، و بعد از او پسر او علی که او را نقی خوانند، و بعد از او پسر او حسن که او را زکی خوانند، بعد از او غایب گردد از مزدمان امام ايشان.

جندل گفت: اي رسول خدا! حسن از ايشان غایب گردد؟

آن حضرت فرمود که: نه وليكن پسر او حجت غایب گردد.

جندل گفت: نام او چه باشد؟

رسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) فرمود که: نام برد نشود تازمانی که حضرت الله تعالى او را ظاهر سازد.

جندل گفت: به تحقیق که بشارت داد ما را موسی به تو و به اوصیا که از ذریت تو اند.

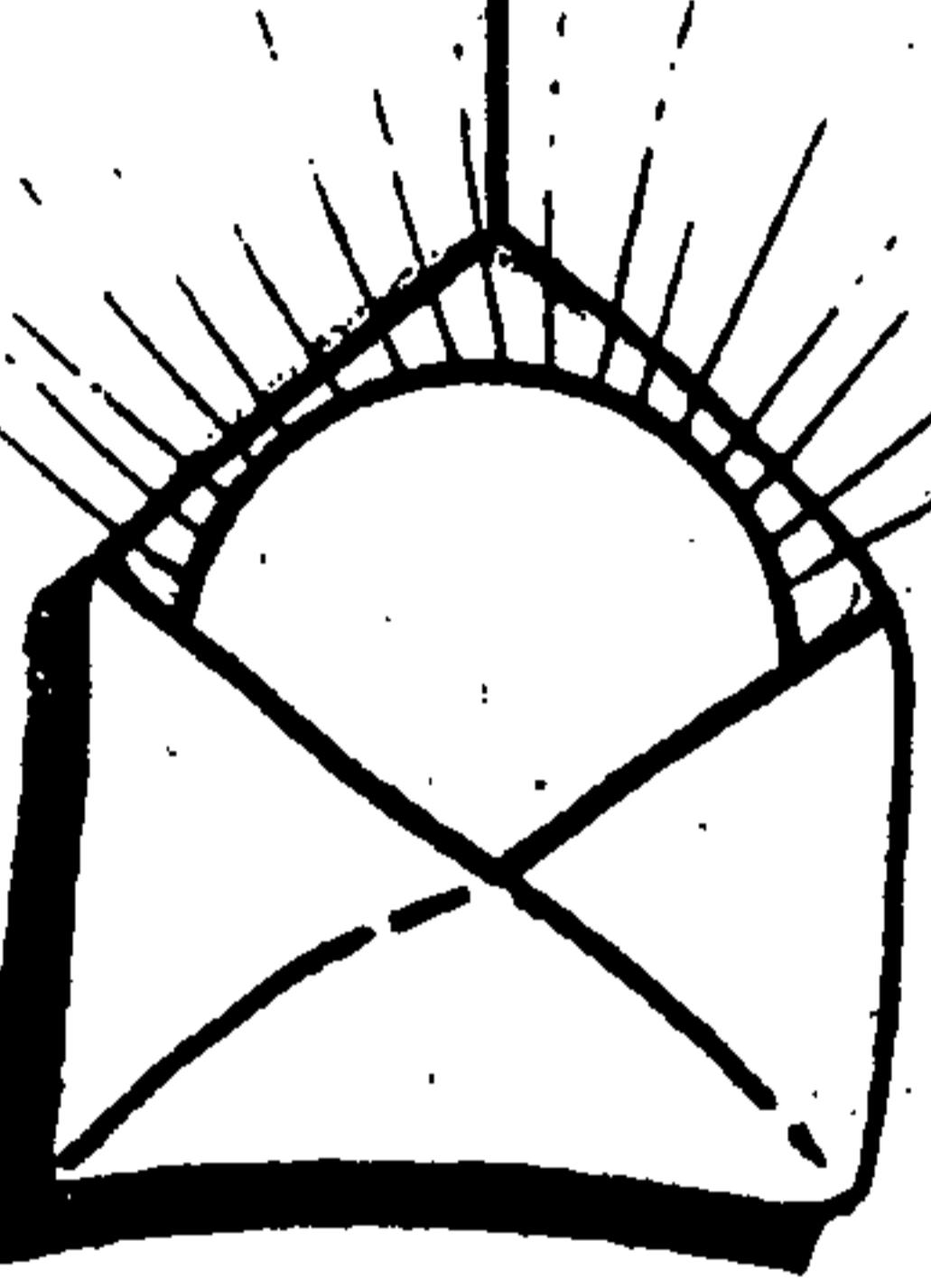
بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا (صلی الله علیہ وآلہ وسلم) این آیه وافي هدایه را که:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُوا
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا.»

جندل گفت: اي رسول خدا خوف ايشان از چه باشد؟

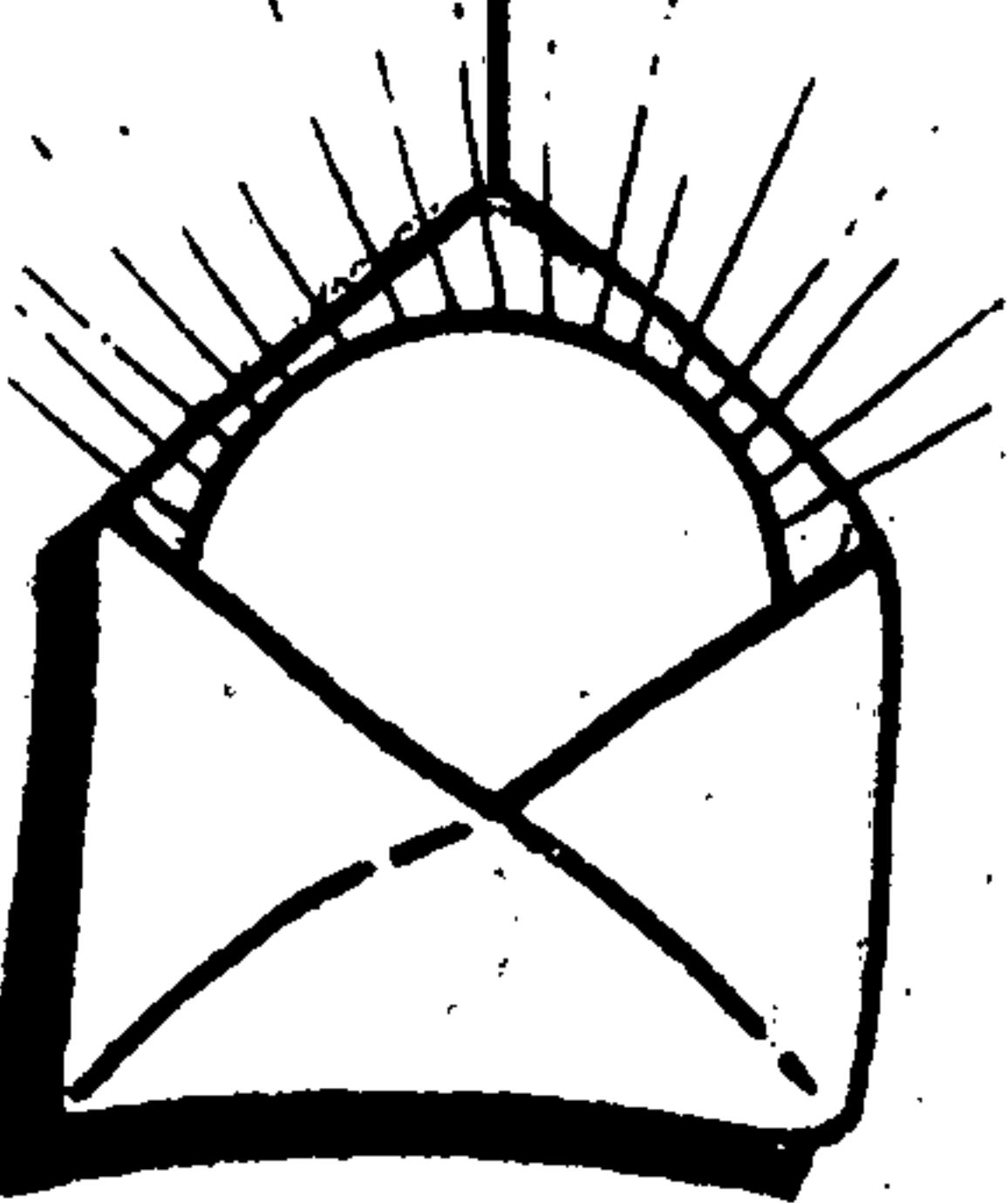
آن حضرت فرمود: در زمان هر يك از ايشان شيطاني باشد که ايشان را آزار کند و بر ايشان جفانماید، چون رخصت دهد حضرت الله تعالى حجت را بیرون آيد و پاک سازد زمین را از ظالمان و پر کند زمین را از عدل و داد، آن چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، خوشابه حال آنان که در زمان غایب بودن او صابر باشند، و خوشحال آنها که سالک محجه و طریقه او باشند، و در مودت و محبت او ثابت باشند، ايشان آنانند که حضرت الله تعالى در کتاب خود وصف ايشان نموده و در تعریف ايشان فرموده: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ جای ديگر در کتاب خود در صفت ايشان فرموده: أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنْ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

جابر گفت: بعد از آن جندل زیست تا أيام حضرت امام حسین بن علی (علیهم السلام) بعد از آن رفت به طرف طایف و در آنجا بیمار شد و در آن بیماری شیر طلبید و جرعه‌ای از آن نوشید و گفت: این عهدیست که رسول خدا فرموده بود که آخرين زاد من از دنيا جرعه‌اي از شير باشد، و بعد از آن رحلت کرد، و در طایف در موضعی که معروف است به «کودا» مدفون گردید که رحمت کند بر او خدای تعالی.



انظر

۴۵۲



۱. سید ثامر هاشم العمیدی، «در انتظار ققنوس» ص ۱۸، ترجمه مهدی علیزاده؛ مسعود پور سید آقایی، ص ۲۴، تاریخ عصر غیبت.
 ۲. این کتاب به همت گروه احیای تراث فرهنگی وزرات ارشاد اسلامی در سال ۱۳۷۳ در ۴۰۰ صفحه چاپ و به مقدمه‌ای سودمند و فهرست‌های هفت گانه آراسته شده است. خداوند تعالی بر توفیق ایشان بیافزاید.
 ۳. البته چنان که خواهد آمد ظاهرًا چند حدیث از چشم گزینش گران گزیده پنهان مانده است.
 ۴. مجلسی اول میرزا محمد تقی در فاصله ۱۰۰۳ هـ تا ۱۰۷۳ هـ. ق و مجلسی دوم در فاصله ۱۰۳۷ تا ۱۱۱۰ هـ. ق می‌زیسته‌اند.
 ۵. در گذشته جنگاوری‌ها و به اصطلاح دلاوری‌های او از مفاخر فرهنگی محسوب می‌شده است و در میدان‌ها و قهوه خانه‌ها درباره اش شعر می‌خوانندند و نقالی می‌کردند و خواندن «ابو مسلم نامه‌ها» از تفريحات رایج عصر مؤلف بود. به مقدمه‌ی گزیده‌ی کفایة المهدی مراجعه شود. درباره‌ی ارادت صوفیه به اونیز به حدیقة الشیعه مرحوم مقدس اردبیلی، در گذشته‌ی ۹۹۳ هـ (چاپ اسلامیه)، ص ۵۵۶، مراجعه شود.
 ۶. کتابخانه‌ی مرکز احیاء میراث اسلامی، نسخه‌های عکسی، شماره ۱۰۹۹، منتخب کفایة المهدی. البته این نسخه گزارشی از منتخب کفایة المهدی مذکور است نه خود منتخب.
 ۷. مقدمه‌ی گزیده، کفایة المهدی، ص چهارده.
 ۸. همان، ص شانزده.
 ۹. منتخب الاثر، فصل ۴، باب ۲، ص ۲۹۱.
 ۱۰. همان.
 ۱۱. طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۱۸۹.
 ۱۲. گزیده کفایة المهدی، ص ۳۰۷.
 ۱۳. گزیده کفایة المهدی، ص ۲۰۴.
 ۱۴. همان، ص ۲۴۹.
 ۱۵. همان، ص ۲۵۹.
 ۱۶. همان، ص ۲۱۴.
 ۱۷. همان، ص ۲۸۶.
۱۸. همان، ص ۱۳۴.
۱۹. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۱۰۲۸.
۲۰. الفهرست شیخ طوسی، ص ۲۵۴، ش ۵۵۹ (چاپ دانشگاه مشهد).
۲۱. رجال نجاشی.
۲۲. گزیده‌ی کفایة المهدی، ص ۲۹، ۲۹، ۳۰، ۳۰۵، ۲۶۵، ۳۰۶.
۲۳. به الذریعه، ۱۶۲/۱۰، ۷۷/۱۶، ۹۳/۱ مراجعه شود. مقدمه‌ی گزیده کفایة المهدی، ص پانزده.
۲۴. شاید روایات کفایة المهدی از فضل بن شاذان بیش از ۶۰ روایت باشد.
۲۵. احادیث ۲۰ گانه‌ی مختصر اثبات الرجعة به ترتیب در صفحات ۱۳، ۲۵۷، ۱۸۷، ۱۷۹، ۱۶۰، ۱۴۹، ۱۴۳، ۱۳۳، ۱۰۸، ۱۰۵، ۹۱، ۶۷، ۴۳، ۳۲، ۲۸.
۲۶. گزیده کفایة المهدی، ص ۳۰۶.
۲۷. البته با قطع نظر از جاده‌ی آن.
۲۸. به جز ملاحِم سلمان و چند حدیث بعد از آن که از منتخب کفایة المهدی نقل شد که گراورنده آن را ترجمه کرده است.
۲۹. گزیده‌ی کفایة المهدی ص ۱۳؛ مختصر اثبات الرجعة: (مجله‌ی تراثنا شماره ۱۵: ص ۴۴۱)؛ بخشی از آن در کتاب سلیم ص ۶۱؛ کافی، ج ۱، ص ۵۰؛ خصال، ص ۲۵۵؛ تحف العقول: ص ۱۹۳؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰ (صبحی صالح) و ...
۳۰. گزیده ص ۲۸؛ مختصر اثبات (تراثنا، ش ۱۵، ص ۴۴۶)؛ کفایة الاثر، ص ۱۶۸؛ بحار از آن، ج ۳۶، ص ۳۴۱.
۳۱. گزیده‌ی کفایة المهدی، ص ۳۲؛ مختصر اثبات (تراثنا، ۱۵، ص ۴۴۶)؛ بخشی از آن در الغيبة طوسی، ص ۱۹۳.
۳۲. گزیده‌ی کفایة المهدی، ص ۳۲؛ مختصر اثبات، (تراثنا، ۱۵، ص ۴۴۶).
۳۳. گزیده‌ی کفایة المهدی، ص ۵۷.
۳۴. گزیده‌ی کفایة المهدی، ص ۶۷؛ مختصر اثبات الرجعة (تراثنا، ۱۵، ص ۴۴۷)؛ کفایة الاثر، ص ۱۷۷ با اختلاف از عطا از امام حسین (علیه السلام)؛ کافی، ج ۱، ص ۴۴۴ از سلیم از عبدالله جعفر.
۳۵. گزیده‌ی کفایة المهدی، ص ۶۹؛ کفایة الاثر، ص ۸ به نقل از واشقه بن اسقع؛ بحار، ج ۳۶، ص ۳۰۴ از آن. در این روایت مشکلی دلالی وجود دارد که بر اهلش پوشیده نیست و اینجا محل نقد و توجیه نیست.